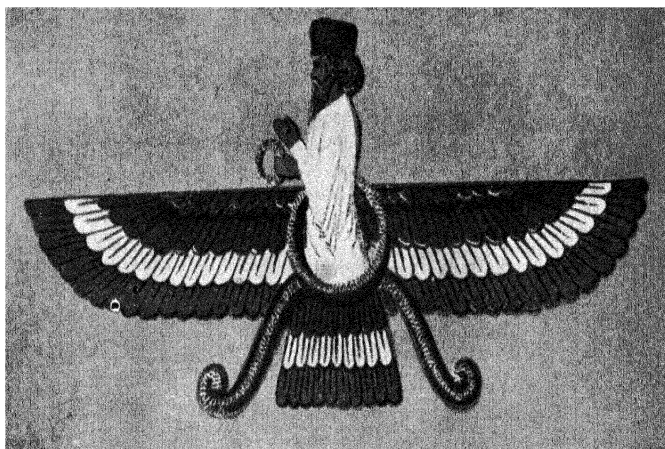


UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190194

UNIVERSAL
LIBRARY

د دوست د انښمنند عزیزم آقای دانشاد
جی جی د وانه ابراهی بیمار گردید



تاریخ مهاجرت زرتشتیان به هند و سقان

ندام هر مزد بخشنده و پهلوان

چون تخت منبر هوا بر شود همه نام بودند و عمر شود
نیم گردد این رنجهای دراز نشیبی دراز است بدش فراز
دم تخت و آمد بهیم بدی نه شهر را ختر همه نازبان راست بهر (۱)

در سال چهارم هجرت سپاه ایران در قادیسی از عربها شکست یافت درفش کاوه بدست دشمن افتاد سپهبد رستم فرخ راد بحاکم و خون خلات مقارنه تخت ماسانیان روی بخموشی نهاد رورکار سپاه ایران فرا رسید در شکست قادیسی کلدان پایتخت شاهنشاهی بدست سعدویاس در آمد در این رور قیوة کشور اردشیر بابکان گزیدی دید که بنور هم از آن آسیب سر بلند نمود دو سال پس از آن در بهار سال شانزدهم هجرت سردار عمر با شصت هزار عرب هاهلم کدان وارد پایتخت باشکوه تدسفون گردید در ایوان هداین در بارگاه بو شیروان ندام حایقم خطمه خوانده دست تراج سری گدخ و اندوخته چهارصد مایه ماساندان گشودند در چند سال بعد شکست فاحش ایرانیان و فتح اللقوح عربها در هاود سرا سر مملکت آناد و بزرگ ایران را میدان تاخت و ناز داریان ساخت فاتح هاودن نعمان بن مفرن فرمان خلیفه عمر بن خطاب را در دست داشت که در تپه نمودن آئین ایران از بدخ گونه ستم خود داری نکند (۲) شاهشاه جوان یزدگرد سوم آخرین پادشاه خسرو برویز پنجم ده سال سرگشته گرد کشور برآکده و در ایشان خویش بهیگست از کوشش فراوان خویش سود نندیده نامید یاری همسایگان سری مرو شقاقت نا آنکه در سال بدست و هم هجرت بدست آسیدانانی

(۱) فردوسی در نامه سپهبدان ایران رستم فرخ راد را واد سیم بدوادرش

(۲) ندام کلمات پارسیان ص ۵

کشته شد و چشم ارتاج شهی بدوشید (۳) هر چند ایران پس از شاهنشاهی ناکام از آن عرب بود اما ایوانان تن نزیر بار نندکین نخوانند در داد در عدت بدستقر از صد سال در ایران زمین آتش چنگ روانه میکشید گروهی که نه تاب ستیزه خوین و نه یارای برداختن جزیه مذکدن داشت برای نکاپداری آندن کهن سر بکوه ویدان بهاد در سالهای دراز کوههای خراسان بناگاه آوارگان بود تا آنکه آن سامان نیز بحکال دشمن در آمدند و چارفرار نمودند چندی در جزیره هرمز در خلدج فارس سر بردند چون در آنجا هم دشمن امان نداد ایران و وطن نبالگان خود را بدو کشته رهسپار دیار پند شدند

در خصوص مهاجرت ایرانیان هندوستان تاریخی از زمان قدیم در دست نداریم مگر آنکه رساله مختصری در نظم فارسی نسبتاً قدیم مشهور مصمص سدجان دارای داستان مهاجرت است

سرایند؛ آن موسوم است به بهمن کدخدای سر دستور هر مردیار سدجانا (۴) از نو شدیای نارسیدان چندن در میآید که بهمن کدخدای از خاندان معروف بسیار بزرگ و دانشمند بوده است

(۳) سال چهاردهم هجرت مطابق است با ۶۳۵ میلادی ابدان مد این دهست عربها در سال ۱۶ هجرت مطابق است با ۶۳۷ میلادی فتح بهاوند بقول پول هورن P. Horn در گورندیس ۴۵۳ تا ۶۴۲ میلادی در سال ۶۴۰ ویا ۶۴۱ ویا ۶۴۲ میلادی میدباشه کشته شدن یزدگرد سوم در سال ۲۹ هجرت مطابق ۶۵۱ میلادی است معلول بود که Noldeke در ترجمه تاریخ طبری ص. ۴۳۵ یزدگرد سوم در ۶۵۱ ویا ۶۵۲ میلادی کشته شد

(۴) سدجان شهر کوچکی است در گجرات هندوستان الف در گجراتی مثل بی در عربی سببی است سدجانا یعنی کسکه منسوب بسدجان است مثل بغدادی و شیرازی نساار نارسیدان نام شهر خود در گجرات مسور اند مانند واریاوا از واریاوا انگلیسریا از انگلیسر دستور هر مردیار سدجانا منسوب بسدجان کترات است چنانچه قاصی ابوالحسن علی بن حسن السدجانی کسکه یا فوت از او در معجم البلدان اسم میبرد منسوب بسدجان مرو است برتنالیهها در مدت اقامت خود در هندوستان شهره کور Saint John اسم دادند

عمری پدر داراب هرزديار گرد آورده روايت مييابد هم چنين با نوزو گامدين كم يکي از جمع کدهگان روايت است نسبت دارد (۵) بقول خود سرراينده در مدت دويست سال از آناء واحدان خود در نوساري گيجرات مسکن دارند قصر سنجان از روي صحت نارسدان كم از زمان ديرين ناربخ مهاجرت خود را ارسيند بسيفه حفظ داشته اند از زمان دستور دانا و بزرگي که سمت اوصقادي سرراينده داشته است ولي اسم او را نميدورند بر شقه نظم کشفه شده در خرداد زور فروردين ماه بهصد و شصت و نه يزد کودي (۹۶۹) مطابق هزار و شصده (۱۶۰۰) ميلادي ام بذيرفت فديتمزين نسخه خطي قصر سنجان که الحال موجود است دست خود پدرند داراب پسر هرزديار پسر قوام الدين سرگينقاد سنجان با گرد آورنده روايت مدکور در سال (۱۰۶۱) يزد کودي مطابق (۱۶۹۲) ميلادي نوشته شده

(۵) روايت عبارت است از مسائل ددني بزبان فارسي در فزون بيش نارسدان پند و ستان رسولی نامذالات نايوان فرماده از رر نشقيان دانسمندان آنجا در خصوص در اسم ديني کسب تکليف مدمودند نآن پورصتها و با سنها اسم روايت داده منسوب نآن رسول مدمودند مثلاً ميگويند روايت پوشنگ نويمان در آخر قرن چهاردهم ميلادي يکي از دولتمندان نارسدان يدي يکي از فضاي آن زمان را مرسوم نپوشنگ نويمان نامذالات بسياري نايوان فرماد موند ابراي شاپور حماما سپ شهر يار نوح آفرين درخور شيد زور آنا نماه سال ۸۴۷ يزد کودي مطابق ۱۴۷۸ ميلادي نآن مذالها جواب ميگويد اين رسول در ايران بسيار مایه نوجب ميشود چه زرتشتيان آنجا نآن زور نميدانستند که نار همديشاني در يک گوشه دنيا دارند موند مدکور در صهن جواب خريش ميگويد "مپاس يزدان که چدين نهد بيان در نملک نهد نهند" در جاي ديگر از زورگار ميابه شان در ايران شکايت کرده کويد "در زورگار يکم گذشته است ارکيو مرص نا امروزيخ زورگار صحت نور و دشوار تر اراين هزاره سر پيشم بنوده است نم از دور صهاکه ناري و نه افراميات نوري و نه نور جادو و نه سکندر يوناني" آخرين روايت در تاريخ ۱۱۴۲ يزد کودي مطابق ۱۷۷۳ ميلادي انشاء شده داراب هرزديار دانسمند فارسي که اسمش کدشت در قرن هدهم اين روايات راجع نمود رجوع شود بروايت داراب هرزديار جلد اول ناليف M. R. Unviala در ديباچه آن

قصه سنجان ارزش ادبی ندارد اشعارش بسیار خام و سست است
 چه پس از نهمصد سال اقامت در هندوستان زبان فارسی دارای
 لطافت بومی نخواهد شد رنگ و روی دیگری میگیرد زبان
 فارسی هر چند دگرگون و شکسته محصوراً در میان زرتشتیان رواج
 داشت و نیز در کلیم هندوستان زبان ادبی بشمار میرفت بهمن کدبهباد
 شاعر نبود نهمصد آنکه داستان منظوم مهاجرت را آسانتر بدانهای
 مردم بسپرد خاطر را چه نموده آنرا برشته نظم گسید چنانچه
 بسیاری از دانشمندان قدیم زرتشتیان هندوستان مطاب بسیار
 مهم مذهب را با شعر بیان کردند مانند شرح محمود شبستری که در
 گلشن راز از سستی اشعار خویش عذر خواسته کردید

همه دانند که من در همه عمر نکردم هیچ قصه گفتن شعر

بهمن کدبهباد نیز از خاصی نظم خود پوزش جستند گوید

خچل گشتم ز خاصی سخنها ندارم بهره رین گوم فدایا

چون قصه سنجان یگانه سند تاریخی است همه مستشرقین اروپا و پارسیان
 دانشمند هند در موضوع مهاجرت این قصیده مختصراً مورد بحث
 قرار داده اند میتوان صحت کلیم مطالب آنرا با اندکی تفاوتی با
 دلایل تاریخی ثابت نمود نگارنده نیز آنرا اساس قرار
 داده آنچه شاهد تاریخی که در دست است نشان میدهد (۶) قصه

(۶) از کدبهباؤیکم استعاده کرده ایم بقراردیل است

Dosabhai Framji Karaka's History of the Parsis, London,
 1884.

D. Ménéant, Les Parsis, Histoire des Communantes' Zoroas-
 triennes de l'Inde Parsis, 1898.

A Few Events in the Early History of the Parsis and Their
 Dates, by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1905.

Dastur Bahman Karkobad and the Kisseh-i-Sanjan, A
 Reply by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1917.

Die Iranische Religion Von A. V. William Jackson, Vol.
 IV, s. 697—700.

Grundriss der Iranischen Philologie, Herausgegeben Von
 Wihl. Geiger und Ernst Kuhn, Strassburg, 1901.

کدب دیگر یکم استعاده شده در ضمن اسم خواهد دیدم داد

سنجان گوید

مقام و جای و باغ و کاخ و ایوان همم بگذاشتند از بهر دنیسان
دکوهستان همی مانده صد سال چو ایشا در بدین گونه شده حال

پس از چندی مسلمانان در کوهستان خراسان رخنه یافتند ز رشتیان
بجزیره هرمز شدافند

انا دستور و بهدین یکانه بسوی شهر هرمز شد روانه (۷)
در آن کشور چو سال آمد ده و پنج در روز دانه (۸) کشیده هر یک ربع

در این جزیره بزار لشکریان عرب بدگنا افزاده بناچار بسوی
هندوستان کشی رانده

زن و فرزند در گشتی نشاندند بسوی هند گشتی تدرانده
چو گشتی بسوی هند آمد یکا یک بدیب افغان دلدگروار بیشک (۹)
در آن بودند بهدین نوزده سال شده آخر منجم رد یکی فال

سنجان و مودان صلاح دیده کم ار آن سرزمین گذشتم بدبار
کجرات در آینه ناگزیر کشنیها دریا انداختم دانهها بوا فراشتم
روانه شد ند پس از چندی دریا نوردی دچار کولای سختی
گردیدند هم دست سقایش بسوی خداوند بلند نموده نذر کردند
که اگر از مهلکم جان بدر برده بکنار رسند آتش بهرام بر
افروزد (۱۰) دعاها مستجاب شد طلطم دریا فرونشست
زمن آتش بهرام فیروز ار آن سختی هم گشدد بهروز
کشنیها بسجان رسید

(۷) پیشوایان دین راد ستور و موند و هردند گویدد سایر طبقات را بهدین

(۸) دُرُودِ darvand فقط در ادبیات رزنشقیان استعمال میشود در

اوستا دُرُگونت dregvant یعنی شیر و خبثت P. Horn
Grundriss der Neupersischen Etymologie.

(۹) دیب Din جزیره ایست در خلیج عمان در جنوب شبه جزیره
کاتیوار Kathiwar واقع است مساحتش بیست میل مربع است
دارای ۱۹۰۰ نفوس است و از مستملکات پرنعال میداشه

(۱۰) آتشکده های بزرگ و یادرب مهرهای هم را آتش بهرام
(ور بهرام) گویند بمنزله کاتدرال Cathedrale عیسویان میداشد

چنین حکم قضا شد هم از این پس سوی سنجان رسیدند آن هم کس
 را جایی* محل جادی را نام داشت نماینده ای از ایرانیان
 نزد راجا رفت و در خاک او پناگاهی درخواست

مرا و نام جادی را نام بود سخنی و عاقل و فرانه بود
 انا هم به نوبت رفت دستور که اندر علم و دانش بود مشهور
 نخست راجا از لباس و آلات جنگ آنان بفرسوده و برای
 قاج و تخت خود نماند پیشه دستور بدو اطه دیدان داد که از آنان
 گزندی نماند نرسد

همه هند و ستان را یارباشیم سو خصماست را هر جا بداشیم
 یقین دانی که ما یزدان پرستیم برای دین رد و روندان پرستیم
 راجا از دین و آئین آنان پرسید پس از آن بایستان اچاره
 اقامت داد بشرطیکه بزبان ایران سخن نگویند و زبانشان
 لباس بپوشان در آینه آلات جنگ را از خود دور کنند
 و در هنگام شام مراسم عروسی فوزندان خود بجای آورند
 دستور هم را بپذیرفته زمینی با آنان برگذار شد که سرا سر جنگل
 و دیابان و ویران بود ایرانیان آنرا آباد نموده سنجان نام
 دادند

مرا و نام ستان کرد دستور ستان ماک ایران گست معمور
 پس از چندی دیگر باره دستور نزد راجا رفت خواهش رخصت برای
 ساختن آتش بهرام نمود پس از اجازه آتش بهرام که در کشتی
 نذر کرده بودند بیا فروخته شد و آنرا ابراشاه قام نهادند کار ابراندان
 در سنجان بواسطه آلات و ابزاریکه از خراسان با خود آورده
 بودند بالا گرفت بخوشی و آسایش چندین صد سال در آنجا گذراندند
 ای یک که همه سنجان کاروان ایوانیان را از خراسان سنجان
 فرود آورد بدینیم آزاری ار این رهروان در تاریخ باقی مانده
 است یانه نخست باید بدان داشت که دایره خراسان قدیم وسع تر
 از خراسان امروزی است یاغوت در معجم البلدان میدویسد
 که این مملکت از طرف عراق تا آزادوار و بهمن کشده میشود
 و از طرف هند بخارستان و سندستان و کرمان حدود آن بود و نیز در
 * عدوانی است که شهر بهاران هند و دهنده

جای دیگر معجم البلدان آمده است که جزیره هرمز بندر کرمان است کلیم مال الدجارجا هند و سگن از این بندر وارد کرمان و سیستان و خراسان میشدند برایین بعد نظر مبدع که گروهی از ایرانیان از این راه از عربها فرار نموده باشند گذشتم از آنکه بلادی که خود در سال دوست و هفتاد و نهم هجری (۲۷۹) مورد مبدع شده که در مسعود پس از فتح جیرفت و مطمع ساختن کرمان نسوی خاف شتافت گروهی از ایرانیان که در آنجا مهاجرت کرده بودند در جزیره هرمز در مقابل او ایستاده از خود مدافعه نمودند بالاخره سردار عرب بآنان چنگ زد و بسیاری از آنان از راه دریا فرار کردند برخی نسوی مکران رفتند و سگن ای سیستان روی نهادند جزیره هرمز که مسهور معسنان است شاید در همان اوقات که پدایگاه زرتشتیان بود ناین اسم نامیده شده

از خطبه عروسی پارسیمان که در جزو خورد او سنا موجود و هنوز در هکام عقد و نکاح مویدان میسر آید نسوی برمی آید که پارسیمان از خراسان مهاجرت کردند در این خطبه که در کجراتی نامشرواد معروف است و در پهلوی پیمان پندوی و یا پیمان نامه (پیمان دیودی) گویند (۱۱) در جزو مهریم عروس از زر سرخ شهر نیسا پور صحبت میشود این خطبه و یا عهد نامه که بے شک از عهد ساسانیان باقی مانده است از این قرار میباشد دهانان دادار هرمزد فریست فرزندان برو بدوگان فراخ روری و دوسدی دلربان ار چه رو دیروز و شنی و پاینده صد و پنجاه سال نور زیر ماه مهر ۱۲۹۵ از سادشاه بزرگورد شهریار ساسان نحم شهرستان ختقم ایران آوردان و آئین مزدیسی بکده خدائی این زن دخت دپشی این کدیک شاهزن پوران دخت نامور نه پیمان دو هزار درم مدم سعید و یزه و دو دینار زر سرخ سره

(۱۱) کلمه اشرواد گجراتی است یعنی رحمت و بخشایش بمناسبت هندو و نائج بودن کلمه ریشم آن را در اوستا صدقوان نددا کرد و آن کلمه اشپه میباشد که بمعنی راستی است

نیشاپور (۱۲)

نیشاپور یکی از شهرهای بسیار بزرگ و آباد خراسان بود و آن را ابرشهر نیز میگویند کلیه پول و سکه نیشاپور را سکه ابرشهر گویند پارسیان محافظه کار برای نیهن و بزرگ بنویزم پول وطن مدیم خود را بهترین هدیه و مهریم برای عروس خود مبدشهرند گرچه آن سکه بدش از هزار سال است که وجود خارجی ندارد

دکرا نکه سنجان شهر کجرات جابکم زرنشتنان در روز اول ورودشان بهندوستان باراقامت افکنده یاد آور سدجان ایران است در معجم البلدان از چهار سدجان که هم در خراسان قدیم واقع است سخن رفته است نخست اسم قلعه ایست در دروازه مرو آنرا نیز درسدگان گویند دوم محلی است در باب الادب در دند سوم جائی است نزدیک نیشاپور چهارم قلعه ایست درخواف اگر بگوئیم که نور سبدگان خراسانی باین گوشه هندوستان اسم شهر اصلی خویش داده اند چندان بخطا نرفته ایم چه آتشکده خود را نیز که فوراً پس از ورود ساختن ایرانشاه خوانده اند بیاد کشور ویران شده ایران و پادشاه

(۱۲) این عقد نامه را تا آنجا نیکم شاهد مقال ما است نگاشتم مادی آن سؤالاتی است که موید از کوازه عروس و داماد میکند اینک معنی برخی از کلمات آن فرہست دریا فرہ در پهلوی همان معنی فرہ فارسی است یعنی فراوان فرون بسیار کاشک آن گویند که گویند پیچ به نریکی برچند بنزاید فرہ رودکی لغات فرس اسدی طوسی چهار یعنی نغم و نژاد در اوستا چندر آمده است این کلمه در تفسیر پهلوی اوستا به نغمک ترجمه شده چهار بمعنی گویم و عارضی نواست و بمعنی مجاری شمرده میشود منوچهر سینا و چیتیر یعنی بهشتی نژاد فردوسی سرشت اور یعنی نرد در دیر و شدی رند گای بداند کدبک یعنی دختر در فارسی کدبک گوئیم این کلمه هم از معنی اصلی خود برگشته اینک کلمت و خده نگارار آن اراده میشود در پهلوی و بارند نیز کدبک آمده است رت اولی و دختم رن را شاهن گویند بدو زن و یارن دومی چاکر رن است و بره (ویژه) و سره هر دو از لغات معمولی فارسی است بمعنی ناک و جانان برای آنکه فوراً بدون درنگ بمعنی عقد نامه فوق برخورداریم و جائی در آن سفید و یا نقاط نگذاریم تاریخ روز و ماه و سال و اسم عروس را افزودیم

بخون خفتم ناکام شهر و آشبانه خود را سنجان و درستشگاه را
ایرانشاه نام گذاردند

مشرق معروف امریکائی جکسن می نویسد که زرتشتیان در سال ۷۱۶ میلادی یعنی شصت و پنج سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم وارد سنجان شدند و شصت سال دیگر یعنی در سال ۷۷۵ باز دسته دیگری با آنان ملحق شد

دلایلی در دست است که در شمال هندوستان نیز مهاجرین زرتشتی بودند ولی طوری از میان رفتند که امروز اثری هم از آنان بجای نماند (۱۳)

در همان اوقاتی که ایرانیان از عربها فرار کرده هندوستان پناه میآوردند گروهی بجز نظری چین رفتند بنا در سالنامه های چین از وجود آنها (مورد) در شهر کانتون اسم برده میشود (۱۴) مسعودی که در قرن دهم میلادی هیزیت در کتاب تاریخ خویش از بودن زرتشتیان و آتشکده های بسیار در چین صحبت میدارد شایسته همان زرتشتیانی باشد که بهرایی سر یزدگرد چنین رفتند و سالنامه ها از آنان خبر میدهند بقول چندین با یسوع Yisou (یزدگرد) از پسر آسمان امپراطور قای تسونگ Tai Tosung مدد خواست و او امتناع نمود پس از مرگ یزدگرد که ایرانیان دسته دسته اجلائی وطن میکردند گروهی با سر بردگرد موسوم به بدلوسه Pilouss (پرویز) به نخلستان که آنوقت متعلق بچین بود پناه برد در سال ۶۶۲ امپراطور اورا بشاهی ایران شناخت و دو سال پس از آن پرویز رفت بچین جزو سرداران مستحفظ مخصوص امپراطور گردید در سال ۶۷۷ در حالی موسوم به چانگان Chàngngan آتشکده ساخت و در همین سال مرد بزرگ نی نی Ni Nisse (نرسی) در خدمت امپراطور بود پس از چندین این شاهزاده بالشکری و بهرایی یکی از سرداران امپراطور بطرف ایران رفت تا تخت و تاج اجداد خود بازستاند چون سردار چینی شاهزاده ایرانی ساخت بناچار در سال ۷۰۷ دوباره

Menant Les Parsis P. X

۱۳

۱۴ کانتون Canton در جنوب چین پایتخت ایالت کراک نونگ Konang

Toung دارای ۹۰۰۰۰ نفر است

بچین برگشت و در دربار امپراطور موظف بود (۱۵) در سال ۷۵۰ مبلادی اوایل خلافت نبی عباس ناز یک دستم دیگری بمهاجرین ایرانی چینی ملحق شد

قوانین در دست است که پس از ناخت و ناز عردها مهاجرت ایرانندان بطرف چین معمولی بود منوچهر مودان مود فارس و کرمان در قرن هفم میلادی کاغذی در بهلوی به برادر جوان فرخود زاد سپرم که او بیژ مودان مود سیرکان بود میدویسد و از بدعتهای که او در دین گذاشت شکایت میدهند و میگویند ار این ندگی که نو در خاندان ما گذاشتی باید من فرار کرده بچین روم

معلوم است بودن زرتشتیان در چین بواسطه شهزاده کان ایرانی که در آنجا بوده بدست شهرت داشت تا هند و سقان

نه آنکه فقط زرتشتیان از دست عردها فرار کرده در اطراف و اکداف عالم پراکنده و دریشان شده بلکه عیسویان ایران نیز پس از برهم خوردن سلطت مسانین بهر جائیکه توانستند رفتند در قرن هفتم مبلادی گروهی از کلدان ایران از راه بصره به هند و سقان بناه آورده خط بهلوی که در روی صایبی در نزدیکی مدرس مانده است بهترین یادگار این عیسویان ایرانی است هنوز بارها در کان آنان را از روی ویان در شهر ممکور میتوان شناخت (۱۶) چیزیکه در مصر مدجان نامعلوم است همان اسم شهریار مدجان جادی را به میدبا شد فقط میدا بیم که را به (رانا) عنوانی است که به وان بشهر باران خویش

Anquetil du Peron Zend Avesta Vol. I p. 336. (۱۵)
The Kisseh-i-Sanjan. A Reply by Modi p. 14.
D. Menant Les Parsis P. 10.

(۱۶) معنی کتیبه مذکور درست معلوم نیست درجه نحت اللغظی آن را برزل این طور نوشته است

“In punishment (?) by the cross (was) the suffering of this (one): (he) who is the true Christ, and God above, and guide ever pure.”

On Some Pahlavi Inscriptions in رجع شود به کتاب
South India by A. C. Burnell P. 11 Mangalore 1873

دهند ظاهراً جادی تعریف شده جایه دوا Jayadeva باشد و این گماسده راجدوت چمپاندر و یا باتان Pātan بوده است بهر حال تصور نمیرود که جادی پادشاه گجرات باشد چه باتان بادیهت گجرات آن زمان ۱۵۰ میل ارسنجان در جاتیکه ایرانیان بار اقامت اندا خدده دورتر است

مانند مهاجرین عیسوی ایران زرنشتیان نیز چند قرن پس از ورودشان در هندوستان در کوه کتهری Kanheri که در ۲۵ میلی بمبئی واقع است پنج کتیبه بهایی از خود بنادگار گذاشته اند از زمان قدیم در ده نراین کوه سنگی معابد و اشکال بودائی ساخته اند که از روزگار پیشین تا امروز دفتها را بخود جلب کرده است مستشرق معروف انگلیسی وست West مینویسد که پارسبان از سنجان بدیدن این آثار بودائی رفته و در روی تخته سنگهای کتهری اسامی خود را بنادگار گذاشته اند دو تا از این کتیبهها معروض شده است فقط چند کلمه از آنها هنوز باقی است دو قای دیگر از آنها بهاصلا چهل و چهار روز از همدیگر کنده شده است یکی از آنها دوازده سال موخرتر است اینک آن سه کتیبه که نسبتاً محفوظ مانده است

(۱) دنام ایژد بشکون قوی و داد نیک در این سال ۳۷۸ یژدگرد در روز هر مزد و ماه مقرو (۱۰ اکتبر ۱۰۰۹) داین جا آمده اند همدینان یژدان یاناک و ماهیار پسران صدرا یار بنج بوخت و پسر بوخت پسران ماهیار مردان شاد پسر پیرد ناهرام و پیراد ناهرام پسر مردان شاد مقرایار پسر ناهرام پناه ناهرام پسر مقرایار فلان راد و راد سپرهم پسران آژور ماهیان نوک ماهیان دین ناهرام بجرگ آژور هاراد مرد و بهژاد پسران ماه

چنین بنظر میرسد که کتیبه دومی مضمون کتیبه اولی باشد

(۲) دنام ایژد در سال ۳۷۸ یژدگرد ماه آوان و روز مقرو (۲۴ نوامبر ۱۰۰۹) داین جا آمده اند همدینان یژدان یاناک و ماهیار پسران مقرایار بنج بوخت و بدر بوخت پسران ماهیار مردان شاد پسر پیرد ناهرام و پیراد ناهرام پسر مردان شاد صدرا یار پسر ناهرام پناه ناهرام پسر مقرایار فلان راد و راد سپرهم پسران آژور ماهیان نوک ماهیان دین ناهرام بجرگ آژور هاراد مرد

و بهزاد پسران ماه نازی و ماه پسر مترا نداد
در ماه آتور هر مزد پسر آوان نداد مرد

شاید این جمله اخیر بعد با تکبیم افزوده شده باشد

(۳) بنام ایزد در ماه مترو و روز دینو در سال ۳۹۰ یزدگرد
(۳۰ اکتبر ۱۰۲۱) از ایران باین جا آمده ماه فرونگ و ماهدار
پسران مترا یار دنج بوخت پسر ماهدار مردان شاد پسر پیواد ماهارام
بهزاد پسر مترا و نداد جاویدان بود پسر ماهارام گشدهاسب درگ آتور
پسر ماه نارای و ماهیار و ندهش پسران پیواد فرخر و ماه نداد پسر
کهان خش شده با آموزش

از دو کلامه اخیر این تکبیم که معنی مستقیمی ندارد چنین بر
میآید که تکبیم نام ماه صمد باشد (۱۷)

(۱۷) کلماتیکم ما بشکون قوی ترجمه کرده ایم در متن پهلوی
یک سرواک میباشد نگ پهلوی در فارسی بجز تک بمعنی نند
وقوی و در جزو نکابو و تک و تاز نافی مانند سرواک یعنی
سروا که فال تک باشد در معادل مرعوا فال رخت
گردد از مهر نو پهلوی موالی آفرین

گردد از کین نو سروای اعادی مرغوا فطران
پاداک و مترا در فارسی ناله و مهرشد بوختن و نابخن
یعنی نجات دادن و رها کردن بصداری از اسامی خاص
ایرانی باین کلمه ترکیب یافته است مانند سروخت
یعنی هومت بوخت و ورشت (نادر نیک گفتار نیک کردار
نیک) نجات داد پهلوان بوخت یعنی هفت امساسته ان
نجات دادند دانشمندان آلمانی بولدکه Nöldeke در کارنامه
اردشیر بابکان این هفت را از سبعة سیاره که نزد ایرانیان
شوم بود گرفته است چه پهلوان بوخت اسم رقیب اردشیر بوده
است ماه بوخت ماه نجات داد شاید دنج در دنج بوخت کدیم
عبارت باشد از پنج گانهایی او و بنا چه پنج دیگر یکم نزد
ایرانیان مقدس باشد بظن مدرس هیراد شاید خرد باشد
چدین گلت خرد بوزین که شاه

مرا در بزرگی ندادست راه فردوسی
ماهارام بهرام میباشد بزرگ پهلوان شکل در زمان ساسانی
است که منقار مرغکان باشد بزرگ انور کلامه او سدانای
است یعنی آدر آتش کلمه فلان را در جزو اسامی خاص
ایرانی در کتاب یوستی Yusti یا فقیم سپهرم داشکال دیگر همل

نیک در گردیم در قصر سنجان بهمن کبکباد گوید در میان پس از
صد سال اقامت در سنجان در شهرهای دیگر گجرات متفوق شدند
رویی به بانکا نبر و بهروج کسانی به بریا و وانکلیسر برخی به نرساری
چمپایر رفند از خانواده دهنوران فقط خوش صفت با پسرش
چشمه در سنجان ماه ناصد سال بس از دخول اسلام در هند چمپانیر
صفت مسلمانان افتاد سلطان محمود نامی سردار خود اللخان را
ای تسخیر سنجان فرستاد راجای هند و مردان و پیران و بهدینان
بیاری خویش خوانده گفت

رین گارم کمر بدید یکسر بچنگ اندر شما باشد رهبر
احسان نیاکان بر شمارید سرار شکرانه بیرون در میارید
بس انکه داد نامخ بود در اراین لشکر مشوای رای دایر
رشتیان اماده خانگ شدند هزار و چهار صد زن از آنان بزیر
الح رفتند سرکردگی سپهبد خود اردشیر در ردیف سپاه هند و در
عادل لشکریان اللخان ایستادند سه روز و شب جنگ دوام داشت
ردار سلطان محمود شکست یافت روی از معرکه گردانید و در
ره لشکر دکنان در انجست آوار کوس هموردان را بهیدان روم
سوزاند بس از چندی رد و خورد خونین اردشیر رخم مدگری یافت
دای در افتاد

ریعاً آن سه دیندار دلاور که در بادش زمانه داد آخو
و بخت شوم خشم آردند آنجا دسان مردم گردد سنگ خارا
بی هند و دزد جان از کارزار سلامت در بربرد
و جانب صده شد کشته بسیار سران و نامداران نکوکار

اصطوری و سپهر عم در موطنها مندرج و بمعنی رنجان است کلمه نارای
رایز در کقاب مذکور یوستی ندا و ندیم مقرا دندان یعنی کسیکه
دندان و اساسش منکبی نعرشتم مهر است باراد شکای از پیران است که
گذشت آوان آنان آنها فرونگ یعنی فرنگ حرة ایودی کهان
خش یعنی جهان خوش بجای کلمه بسردر متن بهلوی علامت اضافه
آمده است مثلاً مردان شان پیران ناهرام رجوع شوند به
The Pahlavi Inscriptions at Kanheri by E.W. West. Ph. D.

Munich

در خصوص معانی اسماء خاص رجوع شود به
Namenbuch von Yusti Marburg 1895

همانا کشته شد آن رای زاده پتنگ اندریکی غوعا فناده دریغان نکوشهزاده هندو نورد و شهرویران گشت هر سو زرنشعبان ایرانشاه را برگرفند سربکوه بهاروت نهادند دوارده سال درانجا گذرانند پس از آن بشهر دانسده فرود آمدند بهدیغان از هرسودر آنجا جمع گشته چهارده سال نیز در این شهر بسر آوردند آنگاه بهمت سرو بزرگ زرنشعبان چنگه شاه ایرانشاه را از دانسده بم نوساری بردند از گوشه و کنار بهدیغان دیوارت آن شتاندند در این جا قصر صدیان انجام گرفت در این قسمت نیز مانند قسمت پدشبن مطابقی در به بخوریم که باور کورنی نباشد با این تائیک اندازه میتوان بواسطه شواهد تاریخی بنیان قصر را محکم نر نمود از شهرها تبک اسم برده مدشود و پس از سنجان اقامت گاه زرنشعبان شد کلیم در نهم جغرافیائی گهرات معلوم است (۱۸)

یکی از شهرهای کجرات که در آثار ورن یارده هم هیلا دی افامدگاه رتستدان بود کمبایت میباشد محمد عوفی صاحب تذکره لباب الالباب معروف که در سال ۱۲۱۱ در دهایی میزیست در کتاب دیگر خود جوامع الحکایات ولوامع البرویات از ررنشعبان کمبایت صحبت میدارد میگوید در عهد سلطت جایی سدی ششمتی آتش پرست در شهر مذکور بود چند خانواده سنی نیز در آنجا منزل داشتند از بالای مداره مسجد آنان بودن مسلمانان را برای ادای فریضه مبخواند آتش برسدان چند کار را بر آن داشتند که مسلمانان حمله بوزد مسجد را سوختند و مداره را ویران کرد و راجا برای قدیم فرمان داد که دونن از بزرگان هندو و دوقن از آتش پرستان را بسزا رسانند (۱۹) لاند محمد عرفی این افسانه را از زمان قدیم نقل میکند چه خای سنق از سال ۱۰۹۴ تا ۱۱۴۳ حکمرانی داشت دستور خوش مست که در قصر او اسم برده شد سر نریوسنک معروف است کسیکه در قرن یاردهم هیلا دی

(۱۸) بانکایر Bankanir نوح Baroch رویاو Baryao
انکایسر Anklisar نوساری Nausari کمبایت Cambayet
(۱۹) کمبایت ویاجپانیر و چمپانیر (کمبای Cambay) واقع است در
کجرات ۳۵۰ هیل مربع است دارای ۷۵۲۲۵ نفوس است

قسمتی از اوستا را بنا نسکریت ترجمه نمود ترجمه این دشواری داشته اند در این قرن اخیر خدمات شایانی به مستشرقین اروپائی نمود چه یکی از اسبابیکه معنی اوستا را روشن ساخت همین ترجمه سانسکریت میباشد هنوز خالوده این دستور نامی است از زمان او تا امروز در نشت در نشت بار ما در کان او دستور بودند دستور در اب پیشو سنجانا دستور بزرگ مدتی منسوب باین خاندان نامی است (۲۰) قصه زرتشتیان هندوستان که آن هم بار پنجم منظم است و سراینده آن دستور شاه پورجی در ۱۷۶۵ منظم کشیده است گوید دو بیست سال پس از متفرق شدن از سنجان یعنی در سال ۶۵۹ یزدگردی مطابق ۱۲۹۰ میلادی زرتشتیان گجرات را به پنج مرکز امور مذهبی تقسیم کردند این مراکز عبارت است از سنجان نرساری گوداوارا (Goodavra) بهروج و که بابت شکی نیست که زرتشتیان پس از چندین صد سال اقامت در سنجان در اوایل قرن یازدهم در تمام گجرات متفرق بودند در سال ۱۱۴۲ موندی موصوم به گامدین در نشت از سنجان در نرساری رفت تا در اینجا ادب و مراسم مذهبی موندی دارد (۲۱) مداح ابدالمانی فریاد او در یک دایره درون Friar odorie da Pardemon که در سال ۱۲۲۱ در هند بود از آنش در سنجانی صحبت میدارد که مردگان شان را (مانند هندوان) نمیدوزند تا که با جلال بیرون شهر برده در بنایان میگذارند لابد مقصود مداح همان زرتشتیان میباشد چون نمیتوانست آنان را تشخیص دهد مثل همه هندوان پارسدان را بعد از خود بت پرست نامید قصه سنجان از لشکر کشی سلطان محمود بجهنپایر و بالاخره فتح سنجان صحبت میدارد این سلطان معروف است سلطان محمود بقره در نوارینخ هندوستان لشکر کشی او مذکور است در مرآت سکندری (۲۲) ۵۰۸

(۲۰) نریوسانگ Naryo-sangha کلمه اوستائی مرکب است از نریو یعنی نریو و سنگه یعنی آموزش و سخن مجبوراً یعنی رساننده آموزش و تعلیم مردان اسم یکی از فرشتگان الهی است که خدمت دین و دنا صوری بدو برگذار شده است اسم خاص نرسی از همین کلمه اوستائی میباشد رجوع شود بشجره دستور در اب نسوتن سنجانا در آخر کتاب

D. Menemt Les Parsis p. 18

(۲۱)

(۲۲) مرآت سکندری در تاریخ هند مؤلف آن موصوم است سکندری محمد میتواند در محمود آناد تا ایف کتاب در سال ۱۶۱ میلادی میباشد

است که اسم اصلی او فاتح خان میباشد و برادر سلطان قطب الدین و جانشین سلطان داود شاه بوده است چون سلطان داود شاه ایماقتی روز ۵۵۱۵ او را خلع نموده فاتح خان را سلطان محمود خوانده بجای او نشاندند این سلطان از سال ۸۶۳ تا ۹۱۷ هجری حکمرانی داشت

از سرداروی الفتحان و یا الفتحان غالباً در جنگهای سلطان محمود اسم برده میشود این سردار در یکی از جنگها بجای خود سری گذاشت در سال ۸۹۹ طرف غضب سلطان واقع شد و دو سال پس از این حادثه مورد انچه از تواریخ هند برمیآید این است که چنابدر در قرن نهم هجری دست مسلمانان افتاد در مرآت سکندری چندین آمده است الفتح فتح قلمر چنابدر بتاریخ دوم شهر ذیل قعدة سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه وقوع یافت طبقات اکبری نیز همین تاریخ را داده میگوید در همان روز چنابدر را محمود آباد نام نهادند (۲۳) تاریخ فرشته نیز یاد و تاریخ مذکور موافقت نموده گوید و راجپوتان چون حال بدین منوال دیدند و گرد ادبار بر چهره خریدی مشاهده کردند در اندیشه شده آتش بزرگ بر افروختند و جمیع اطفال و زنان را سوختند دست از جان نداشتند و انواع آلات حرب برداشتم بچنگ مشغول شدند و صبح روز دوم ذی قعدة سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه معلوب و مقهور گشته سبابة اسلام بعلبه تمام دروازه حصار بزرگ شکسته بدرون شدند و جمعی گنبر را بشیر قهر بواخذند (۲۴) هر چند که تاریخ فتح چنابدر معلوم نباشد ولی تعذین تاریخ فتح سنجان و دست نگریبان شدن زرتشتیان با مسلمانان در آن سامان مشکل است بقول تواریخ مذکور فتح چنابدر در ۸۸۹ وقوع یافت و این مطابق میشود با ۱۴۸۴ میلادی اما دانشمندی امریکائی جکسن میدویسد که زرتشتیان در سال ۱۳۱۵ در ردیف پندوان ضد مسلمانان جنگیدند مودن فاضل پارسی دکتر مدعی میگردند که دکتر ویلسون Dr. Wilson را عقده برای این است که فتح سنجان در سال ۱۵۵۷ وقوع یافت است خود دکتر مدعی متمایل است که فتح سنجان را در سال ۱۴۹۰ بشمارد و کاملاً انچه در قصر سنجان آمده است تاریخی میداند چه بنا بقول قصر سنجان یا صد سال پس از دخول اسلام

(۲۳) قابلیف ابوالفضل در زمان اکبر شاه هندی ۱۶۰۵ - ۱۵۴۲

(۲۴) تاریخ فرشته در سال ۱۶۱۱ دالیف یافت

در هند چمپا زیر دست مسلمانان افتاد پانصد سال پیش از ۱۱۶۹۰ مطابق
 میشود بالشگرکشی سبکتکین پدر سلطان محمود غزنوی که در سال
 ۹۹۰ میلادی اساس سلطنت اسلامی در قسمتی از هندوستان بنا نهاد
 البتہ باید در نظر داشت که قسم سنجان از روی سنت نوشته
 شده است کلیم تاریخهای آن تقریبی است با تاریخ واقعی چندین
 سال کم و یا بیش تفاوت دارد هر چند که تحقیقات دانشمندان
 در خصوص تواریخیکم قسم سنجان میدهند معین است ولی خوانندگان
 این نامه چندان از آن بهره ندرند بزوجه اطلاعات محلی لازم دارد
 مقصود نگارنده همان اثری از این مهاجرین قدیم ایران نشان دادن و
 خط سیر آنان را جستن و در این سالهای دراز ارسنی و بلندی آنان
 آگاهی یافتن است

پس از شکست یافتن راجای هندو دگر باره ررشتیان پس از چندین
 صد سال اقامت در سنجان پراکنده و پربشان شدند کوه بهاروت که
 در بخت میلی مسرف سنجان واقع است مانند کوههای خراسان در آغاز
 ناخت و قار عربها در ایران پیدا گاه آنان گردید بنور هم در آن
 جا عاریکه در مدت دوازده سال آرامگاه آتش مقدس ایرانشاه
 بود دیده میشود (۲۵) دوره کوه نوردی نیز سر آمد گاروان
 آوارگان شهر ناسده فرود آمد بهدینان از گوشه و کنار ناین سامان
 شتافتند مشفقین ایرانشاه بزیمارت شعله ایزدی میباهدند باند
 مانند سنجان در پارینه رونقی گرفت مگر انکه در فصل باران شدید
 معروف در بر باد آمد و شد دشوار بود (۲۶)

بنابراین آتش بهرام را (ایرانشاه) باجلال قمام در نوساری
 بردند در ورود ایرانشاه نوساری نیز اختلاف است مدانت
 میگوید این امر در سال ۱۴۹۱ صورت یافت مدی فائل است که در
 ۱۵۱۹ نوساری رسید عجالتم در خص-وص ایرانشاه بیش از این
 صحبت نمیداریم دانعد مفصل تر شرح دهیم چنگه آسا و یا چنگه شاه
 که در قسم سنجان از او اسم برده شد و بهمت او ایرانشاه در

D. Ménant, Les Parsis, p. 21 (۲۵)

(۲۶) نامنده در جنوب گجرات واقع است مساحتش ۲۱۵ مایل

مربع است ۴۰۳۸۲ نفر جمعیت دارد

نوساری نقل گردید از بزرگان پارسیان قدیم است (۲۷) در کتا بها نیکه پیش از قصر سنجان انشاء شد از او اسم میبردند از آن جمله در روایت هوشنگ نریمان مذکور که در سال ۱۴۷۸ انشاء شده است از چنگه شاه نام بوده گویند " و دیگر چنگه شاه و دیگر پیرید لچه و پیرید دادا و پیرید خورشید و باقی دین ورزیداران و روان بوختاران بدانند که مردی آمده از هند و او گفت که نریمان هوشنگ نام دارد و خادم و معام در شهر روج و درین جانب موبدان و پیریدان سوال کردم را و شرح حالها گفتم که در نوساری سالاری بهدین است او را نام چنگه شاه و جزیه بهدندان نوساری را دیر کنایده است و بهدندان آن جانب هم آفرین کردند رحمت در آن اشوروان " در روایت دومی هوشنگ نریمان که سه سال پس از اولی زالدیف یافت از چنگه شاه و پسرش بهرام چنگه شاه اسم میبرد روایت دیگری که مولف آن معلوم نیست و لی در سال ۱۵۱۱ نوشته شده از دو بمران بهشت بهر (مرحوم) بهرام شاه که مانک شاه و آسمین شاه داشته صحبت میکند (۲۸) از این جا معلوم میشود که این خانواده سمت بزرگی و برتری داشته است مثل آنکه حالا خانواده سدر Sir جمشید جی بارونت Baronet از پیرید در سمت ریاست بیارسیان دارد (۲۹)

(۲۷) در قصر سنجان چنگه شاه عدوان دپورد داده شد Dahyovad این کلمه در بهلوی دپو پت و یاد پت میباشد در اوستا دنهو پاتج آمده است dinhu-patay یعنی سرو بزرگ و مردان (ده بان) در ایران قدیم ده بمنزله شهر و شهر بمنزله مملکت بوده است Altu. Worterbuch Bartholomae

(۲۸) چون در طی این نامه معنی بعضی از اسامی خاص را نگاشتیم و بعضی دیگر را که عجالتاً دسترس بمعنی آنها نداریم مسکوت عنه گذاشتیم لازم شد اشاره کنیم که هم اسامی پارسیانیکه از آنها اسم بوده شد ایرانی نیست مثلاً جیوانچی مارگریدی والا آدن والا کادگا و غیره اسم هندی میباشد (۲۹) جی عنوانی است که برای احترام باشخاص دهنده مثل اودن تس Authentēs یونانی که ترکها افندی کرده در خصوص خانواده سدر جمشید جی بارونت رجوع شود بعکس امره ۱۱

دوباره در قرن نازدهم میلادی پارسیان در تمام کجرات
 برآگنده بودند کم کار آنان روی نحوی میگذاشت هر چند که
 از تعصب مسلمانان بکاست مایه آسایش دیگران بود و رفته رفته
 بتدریج بتوز مسلمانان هم کم میشد و جا از برای ارواثیها خالی
 میکردند در مدت حکومت پرتغالیها که از ۱۵۳۰ تا ۱۶۶۶ طول
 کشید یعنی در این مدت صدوسی و شش سال چه از مسافری
 اروپائی و چه از خود رزقشدان برخلاف قرون سابق بیشتر
 علم و آثار از پارسیان در دست است از برای نمونه مذکور
 چند فقره اکتفا میکنم از جمله طبیب پرتغالی کار سیادا اورتا
 Garcia da Oita که چهار سال پس از اکتیالی پرتغالیها یعنی در سال
 ۱۵۳۴ وارد هندوستان شد و مدت زمانی در این مملکت بسربرد
 در جزو کتاب خود که در خصوص ادویه هندوستان نوشته است (۳۰)
 از پارسیان که بابت صحبت میدهد و میگوید در مملکت که بابت
 ناچار پائی هستند که آنان را کواری Coari (گبر) میگویند
 و آنان معروف اند با سپارس Esparci (پارسی) ما پرتغالیها
 آنها را جهود میخوانیم ولی جهود نیستند کسانی هستند که
 از ایران آمدند در مدت سلطنت پرتغالیها پارسیان آزادی مدعی
 نداشتند بسا در نوشتههای رزقشقیان از جمله در قصه رزقشقیان
 هندوستان میخوانیم که پارسیان از دست پرتغالیها از شهری بشهر
 دیگر فرار میکردند مخصوصاً کاراکا (۳۱) داستانی در این خصوص ذکر
 میکند و میگوید که سبب گریختن پارسیان از شهر تانا Thana این
 است که پرتغالیها میخواهند بزور آنان را عیسوی کنند چنانکه در شهر
 تیمباکتو Timbaktou ناپندوان همین سلوک کرده کشیسهای
 کاتولیک پرتغالی تمام برای خویش در این کار میکوشیدند
 و حکومت محل نیز در این خصوص فرمائی صادر نمود چون
 رزقشقیان در خود قوه مدافعه ندیدند برای پائی خود تدبیری
 اندیشیدند پس از چندی مشورت گروهی از نمایندگان آنان
 بنزد حاکم رفته اظهار نمودند که تمیل و رغبت عموم رزقشقیان

Colloquies dos simples edrogas re Consas Medicinai (۳۰)
 da India

Karaka History of the Parsis, Vol. I, p. 41. (۳۱)

ه نظر اند بدین عیسوی در آید ولی ناید ما را چند روز مهلت دهید تا یکبار دیگر در مقابل آتش مقدس ایستاده خدای خود را ستایش کنیم و بس از نیایش از شعله ایزدی که هزاران سال است ما را مایوسیم وداع گوئیم آتشفشان مجلس جشنی آراسته شادمانی کنیم و آن را برای آئین دو خود فال نیک شمرده باد و خوش آبرو استقبال نمائیم و در روز یکشنبه آید عموماً غسل تعمید نموده رسماً عیسوی شویم بر تعالیه در خواست آنان را صمیمی پنداشتم التماس شان بپذیرفتند حاکم اعلان داد که کسی در هنگام جشن پارسیان معانعتی برای شادمانی آنان پیش نیاورد و آنان را آزاد نگذارد پارسیان در روز موعود جشن ناشکوهی آراسته سران و بزرگان شهرو سروران بر تعالیه را بمجلس خویش خوانده لوازم شادمانی از هر قسم فراهم بود رقص و نوازندگی پیش از پیش حریفان را بپایه پیمائی تشویق میکرد بعرو پر تعالیه مستی هم افزوده شد چنان از خود بیرون رفتند که بای اردست نشناختند میزبانان پوشیار مهمانان را در وجه و طرب دوارندگی و رقص سرگرمی می گذاشته تا آسایش و آرامی اردروازه شهر گذشتند طوری در تندی خویش کامیاب شدند که بدست میل را را بحوشی پیموده بمقصد خویش بشهر کلیان Kalyan رسیدند باین شکل پس از سه قرن اقامت در قانا برای نگهداری آئین داهستان از خان و مان در گذشتند تا آنکه در سال ۱۷۷۴ قانا بدست انگلیسها افتاد دیگر دارة پارسیان بشهر خویش برگشتند باین ترتیب که انگلیسها بکلا نقر آن وقت شهر بمبئی که یک زرنشینی بود موسوم بکوس جی رسد جی کاغذ نوشتند و او در خواستند که ررنستیان بشهر مدیم خود عودت نمایند

کوس جی رسد جی خود برای تشویق دیگران بازن و فرندان به قانا رفت و کلابتری چندین شهر را برگذار شد از این رو زرنشندان اطمینان یافتند کلیان را ترک گفتند به قانا رفتند

آری در تاریخ زرنشقیان بعد غالباً ناینگونه وقایع بومیخورییم گهی با مملانان در زد و خورد بودند گهی با عیسویان در ستیزه و آزار نیز با پندوان غیر متعصب گاه گاه در کشمکش بودند مخصوصاً

در جنگی موسوم جنگ واریاو Variav کم هنوز در روز ۲۵ فروردین ماه مجلسی بیدار روان شهداء صیاًرایند جنگی بوده است با هندوان در این جنگ زنان و کودکان بسیاری از ررتشقیان کُلف شدند این جنگ در سال هزار و صد و هشتاد و پنج ظاهرًا مقارن ارفاتیکم نیمور با چنگال خویین بطرف هندوستان لشکری کشی میکند اتفاق افتاد این بار این جنگ را مسئله اقتصادی برانگیخت نه تعصب مذہبی راجا رتن پور Ruttonpore از پارسیان خراج سدگینی میخواست و آنان از پرداختن آن عاجز بودند لاجرم کار بمقال کشید اسم گروهی از گسنگان بدگناه این جنگ در ادعیه ررتشقیان مذکور و برای روان آنان آموزش طلب میشود (۳۲) در هنگام لشکر کشی نیمور لک هندوستان پارسیان نیز از آسیب این عول معول ایمن نبودند چندی در مقابل اردوی او پایداری نمودند در میان اسیرهای نیمور از هند گروهی پارسی بودند (۳۳) پس از تقریباً هزار سال پریشانی و آوارگی رسیدیم بدوره خوشی پارسیان و آن از زمان سلطنت انگلیسیهاست که از قرن هجدهم میلادی شروع میشود

در زمان آغاز دست اندازی انگلیسیها به هندوستان صباح افکلیسی سر استریشام ماستر Sir Streynsham Master که در مدت بیست و شش سال در هندوستان گردش میکرد در کاغذی از بهمنی بقاریخ ۱۸ ژانویه ۱۶۷۹ در خصوص پارسیان بوساری میدویسد پارسیان از مردمان ایران بدیم هستند و قتیکه دین اسلام با شدت تمام آنان را تهاقب کرده بتنگنا انداخت از مملکت خویش ناین سامان فرار کردند و آن در هصد سال بدش ارا این بود این ررتشقیان که بخواستند بکش اسلام در آیند خود را از برای هر گونه رنج و سختی آماده کردند با خانواده خویش در چند کشی کوچک بادی نشسته دن بگزید موج دریا و آفت باد در دادند هیچ نمیدانستند که سرانجام شان چه خواهد شد و در مملکت دیگری چگونه نمیتوانند بود از برنو

(۳۲) رجوع شود بکتاب جنگ ررتشقیان در واریاو مولف رسد
پی ماستر

یوزی کشتیهای آنان بکنار هندوستان رسید در سرزمینی که صورت و دمن (۳۴) واقع است با اقامت انداختند هر چند که همدان و رعیتی بچنین غو دانی نداشتند ولی تا آن مهران نواری خویش که از خصایص این قوم است نورسیدگان را بپذیرفتند و تا آن سوگند دادند که گاو نکشند و رسوم هندوان را در عروسی بجای آورند و برای فرزندان خود در سن شش و یاهت سالگی عروسی کنند زرنشندان بناچار شروط آنان را بپذیرفتند در جائی موسوم به نوساری آرام گرفتند (۳۵) میگویند که یکی از پارسیان در دربار جها نگر شاه مہام بسیار بزرگی رسید دستور آنان در نوساری بزرگی آتش مقدس که با خود از ایران آوردند و میگذاردند هرگز خاموش شود منزل دارد میباح مذکور در خصوص پارسیان بمبئی میخوانند در بمبئی نیز چند تن از پارسیان هستند آنان تازه دین جا آمدند از قدیکه انگلیسها جزیره را گرفتند (۳۶) بیشتر آنان نساچ هستند هنوز جائی برای ستایش و دخمه برای مردگان ندارند

ازیک بجاست که چند کلمه از آتش بهرام که موسوم است بایرانشاه و اسمش باین دفتر داده شد سخن بداریم درست پارسیان است که این آتش را مهاجرین از ایران با خود آوردند شاید هم درست باشد چه غالباً در تاریخ طبوری و مسعودی میخوانیم که ایرانیان از بدم آنکه آتش بدست دشمن افتد و خاموش شود در وقت شکست با خود برداشتم بجای دورتر فرو میگذاشتند هر چند که بدریج آتشکدهای باشکوه ایران خاموش و بسجده تبدیل یافت ولی قابانداز که ممکن بود در نگهداری آن فروگذار نبودند یزدگرد سوم پس از شکست نهانند خود بشخصه آتش معدس ری را که

Daman

(۳۴)

(۳۵) موبد بزرگ مرجی راه که در سه قرن پیش از این میزیست چنین مینکارد و قدیکه زرنشندان نوساری رسیدند برای آنجا را مانده ساری مازندران خوش دیده آن را نوساری اسم دادند یعنی این اسم را باسم قدیم آن که ناگمندان Nagmandal باشد افزوده نوساری ناگمندان گفتند

(۳۶) مقصود جزیره سلسه Salsette میباشد که بمبئی در آن

واقع است

مخصوصاً محترم شمرده میشود برگرفته بهرورد اگرهم ایرانشاه پس از ورود مهاجرین درسنجان درسال ۷۱۶ برپاشده باشد ناز هزار ودویست وده سال از عمرش میگذرد هماره پیرشانی و سرگشتگی خواستارانش را درکشور بیدگانه نگران بود ولی در کشاکش روزگار رنگ سرخ خویش بباخت یاران را ناربان گرم بپایه اری ودلگرمی پند همیداد پس از شکست سدجان در جائیکه پیشتر نامت بود در نوساری است در مدت دویست و بیست و پنج سال در آنجا بود مگر آنکه دو سال از ۱۷۳۳ تا ۱۷۳۶ در صورت سر برد در ۱۷۴۱ از نوساری به نلسار رفت در این جایش ریکسال نهاده آنگاه به اودوادا Udvada رفت ازیک صد و هشتاد و پنج سال است که در این ده دانتخت گزیده است هزار نفر زرتشتی از دستور و موند و پدیده و پدیدین دور آنرا کرده ند زرتشتیان ایران و پارسیان هندوستان بهز زیارت آن میروند مخصوصاً در ماهی اردیبهشت و آدر ماه اوقات زیارت آنجا است از سوی این ایران خدیو در نامداد و نهمروز و شام سرود اوسدا ارمودان سعید پوش بلند است ایرانشاه باصداها خدام خود یاد آور آنشکده های شیزوری و استخر روزگار بافر و شکوه ساسانیا است

پس اراستبدلی انگلیس جمعیت عمده پارسیان نطرف بمبئی کشیده شد بنا بر شماری سال ۱۹۲۱ از هسداد ویک هزار نفوس باری در ایالت بمبئی پنجاه و دو هزار و دویست و چهل و سه (۵۲۲۴۳) هزار آنان در شهر بمبئی میباشند ده هزار نفر در سایر نقاط هندوستان مخصوصاً در شهرهای گجرات که در این نام اسم بردیم متفرق میباشند شعبه از جمعیت آنان از طرف شمال تا به پدشاو و ارمشرق نکلکه و ارجدوب نهدرس و بالانر تا جزیره میلان کشیده میشود هرچند که نسبت بجمعیت انبوه نهدر بمبئی پارسیان در میان هندوان در اقلیت هستند ولی نسبت بزرگی از آبادی بمبئی از پرتو پارسیان است کلیم مملکت وسیع هندوستان ر خدمات شایان آنان بهره مند است در میان آنان سرمایه داران بسیار بزرگ و تجار درجه اول پدها میشود پارسیان

در آغاز ورودشان به هندوستان بفلاحت پرداخته بعد غالباً نساج
بودند امروز بکارهای عمدتاً تجارتي و کارخانه و صنایع اشتغال
دارند

مخصوصاً در انجام این نامه میخواهیم ارچندن علمای بزرگ
پارسی که در نزد مستشرقین اروپائی نیز مقامی دارند اسم
برم نواز قوه معدوی آنان برخوردار باشیم یکی از این دانشمندان
دکتر موبد جیواجی مدعی میباشد که در طی این نامه از او اسم بردیم
صاحب تالیفات بسیاری است در ادبیات اوستائی و پهلوی استناد است
دیگر گشتاسب نریمان است که در سانسکریت و زبانهای هندوستانی و دین
بودا و برهمن و تاریخ ایران و اسلام مهارت تمام دارد پروفیسور شاپور
هدی والا مؤلف چندین جلد کتاب در تاریخ ایران و هند متخصص
است دکتر جمشید اوان والا در اوستا و پهلوی سرآمد و از شاگردهای
بارتولومه و اندر آس Bartholomae, Andreas آلمانی میباشد
بهرام گور پسر مرحوم تهمورس انکلیسریا نصرمانند بدر خویش در
ادبیات پهلوی دارای مقام بسیار بزرگی است از علمای حقوق
دان مرحوم دینشاه داور نخستین قاضی زرتشتی عدلیه بزرگ
بمبئی بود جمشید بهرام گانگا ارضیات نامدار درجه اول عدلیه
بزرگ بمبئی است دینشاه ملکش جلد از تالیفات او در حقوق
در تمام هندوستان سندیت دارد از سایر علمای نامی در جزو
عکسها صحبت میداریم

برای آنکه بهتر بتوانیم بدرجه تمدن و معرفت پارسیان برخوردیم
بهر دانسته عکس اشخاص بزرگ و بناهای معتبر آنان را در این
نامه نشان دهیم

فقط برای اخلاق پاک و قوه گاراین فرزندان باوقای ایران
تا آنچه دانشمند آلمانی یوستی Yusti و مستشرق فرانسوی مئانت
Ménant گفته اند اکثراً میکندیم

Die Tugend der alten Perser muss man bei den Parsi in Indien suchen. (۳۷)

شرافت ایرانیان قدیم را باید در پیش پارسیان هندوستان جست

(Les Parsis sont) les agents les plus actifs de la civilisation et du progrès (۳۸)

پارسیان موثرترین عوامل تمدن و ترقی میباشند

آنچه نگارنده میتوانم در خصوص پارسیان بفرمایم این است که هر چند پارسیان بیشتر از هزار سال است ایران را بدو رود گفته و در خاک بیگانه دنیا دیده هستند ولی هنوز در کاخ دل‌های آنان آتش مهر ایران مانند آتش ایران‌شاه شعله وراست

نه آنکه فقط پارسیان در سال‌های دراز با سختیها ساخته زن بهزار گونه رنج در داده بالاخره خود را از چنگال آیدیب زمان برهانده امروز در خوشی و آسایش سر می‌پورند بلکه از برای رستگاری هستنی همکیشان خویش در ایران همیشه کوشا و تفضا بودند از اثر شکایت پی در پی که از زرتشتیان ایران به هندوستان می‌رسید پارسیان برای رهایی آنان همت گماشتند با جزیه ننگین و آزار متعصبین را از آنان دور دارند باین قصد در سال ۱۸۵۴ مجلسی با اسم انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران تریاست سردین‌شاه پتیت تارونت Baronet برپا شد یکی از پارسیان قابل آن زمان مانکیچی لیمچی برای تحقیقات و امداد دوبار بایران فرستاده شد چون موثر اتفاق نیفتاد نماینده گابی از هندوستان با هدیه دزد ناصرالدین شاه که آموخت در لندن بود فرستادند بالاخره سی ار بیست و هشت سال کوشش و همراهی حکومت انگلیس زرتشتیان ایران از نارجزم خلاص شدند می‌توان گفت از برتر کوشش پارسیان هندوستان است که زرتشتیان ایرانی توانستند در این سال‌های اخیر در وطن

Geschichte des alten Persiens von (۳۷)

Dr. Ferdinand Yusti S. 1

Menant, Les Parsis, p. 23

(۳۸)

خود حق رنده گامی پیدا کنند دانشمندان امریکائی جکسون میدویسند
 در این دو مهن اخیر جمعیت زردشتیان از صد هزار رسید به نه هزار
 شاید این نه هزار هم اگر کسی بفریادشان نهی رسید تا کدون نابود
 شده بودند اینچنین هم کور هنوز بر دامت گذشتم از آن دو
 انچنین دیگر برای خدمات عمومی بایران موجود است یکی معروف
 بایران لیگ (League) بر دامت سرپرستی عدل والا دیگری
 موصوم بانچمن زردشتیان ایران بر دامت دینشاه ایرانی از
 پرتو کوشش این اخیر است کم پیشوند مارکودو بدبجانه یکی برای
 پسران و دیگری برای دختران در یزد ساخت و دو خانه سررتن
 قانا و دارالصدائع در شهر مکز کور موجود آمد

آری بارسیمان از نیروی کار و کوشش و بردناری کم در خون ایرانی
 نژاد است و از پرتو بنادار نیک و کفتار نیک و کردار نیک سحائی
 رسیدند کم میقتوا نند امروز وطن مدهس نور اسپندتمان را نیویاری کنند
 دلندی از آن یافت گوپست شد در نیستی کوفت تا پست شد سعدي

بوردادو

دمبئی دادر Dadar

۲۱ ماه مارس ۱۹۲۶

پدرو ایرانیان از آبخوسستان مغستان (جریره هرمز)

ز ایرانیان نیز برگشت نخت
 کسی را کشور مانده پناه
 دل افسرده از دشمن نابکار
 بدچار برمرز پدرو خواند
 بهرمز روان کشت و آرام یافت
 زدشمن بنگ آمد و چاره جست
 بر آن دادبانه برافراخت
 بهم بستند کشتی از آستین
 بهار از زیان کشته گشتن بنگ
 بدریا درون انگور و پشتبان
 بستند یاران دل داغدار
 گام مدد از نخت و از اختران
 چو دریای عرمان بر آمد بچوش
 درون ز آتش مهر فروخت
 اهورا و زر نشت را کرد یاد
 هرودی چنین مرده نیک خوی
 دوای سرزمین نیاکان ما
 کز او روشن آمد سر امر جهان
 هماره اهورات یاری کناد
 چه پیش آمدت کز فروما یگان
 زبون و نجاه و پریشان شدی
 پراکنده بر سر ترا گرد غم
 بدگان خانم پرداختی
 که خورشید قانان تو شد بهیغ
 شده نام و ننگ تو یکسر بباد
 بپام فلک بیرق افراشدی
 خوش آن تاج و تخت و مهین دار گاه
 شمت هم بخون خخته و خوار شد

ز سامانیان واژگون گشت نخت
 ز کین و زبدهاد نازی سپاه
 گروهی پراکنده در کوهسار
 در آن کوه سرهم پناهنده
 فروشد ز کوه و بدر با شغافت
 پس از چند سالی در آن آنخت
 بدریا بسی کشتی انداخت
 چه باک از ز کولاک آید ستیز
 فرورفت اندر دهن ننگ
 اهورا بود یار آوار گان
 بس آنکه نکشتی فکند بار
 ز هرمز روان سوی هندوستان
 میانه یکی موبدی بر خروش
 دودیده سوی بوم خود دوخت
 تو کوئی ز بهر ستایش ستاد
 دوچشمان بر اشک و لب افسوس گوی
 توای کسور یاگ ایران ما
 توئی مرز زرتشت اسپندتمان
 درود فراوان ر ما بر تو داد
 تو ای مرز آباد سامانیان
 چیدن خوار و دیمارو بزمان شدی
 چرا چهر خندان تو شد درم
 ز نازی چه دیدی که خود باختی
 هزاران فسوس و فراوان دریغ
 درشت بچنگال دشمن فکاد
 خوش آدمم که شاه و سپه داشدی
 خوش آن روز گاران و آن فروگاه
 چراغ فروزان تو تار شد

صپردی بچنگال اهریما
دل لشکر از بیم لرزان شود
نشاید که شه گردد از کار زار
ز خاک نیاکان صبر آبروی
براند از کثورت تاریان
دلبران بچوشند بر سان نیل
سواران چو شیران بمیدان جهند
نه کبچ وزر و خود واسپر نماید
نه امچهد و شاه زریه کشش
برافزاده از بای آزاده سرو
بپوشید چشم از کبان کلاسه
ز هامون و دشت و رکوه و دره
کشده بز بصر اهریما ن
نه نامی ز بهمنچم وز سده
نباید سرودی را وسفا نگوش
فسرده است با آن دل و خون نر
چو نوزین ندادت فروران بود
بمهر تو خدزیم در رسنچیز
بماند ز تو نام اندر جهان
مبازیم امید در روزگار
نه بدثال ماند و نه رومی سب
ز مانم بسی رنگ رنگ آورد
زوی نام آرند نارد و سرور
نگیتی بماند کسی پایدار
ز ما روی در قاف و دست رخت
بس آنک اختر امروز همراه نیست
فراچاره بخشند یا زهر و بیش
دل ما ز داغ تو پر خون بود
نشاید درین خاکدان زیستن
بباید همی رفت مان زین دیار
بباید ما رار و آواره کو

شها از چم رو خاک پاک نیا
ز پدکار ار شه گویزان شود
دگر داره از خاک و خون سر بر آر
از این گرد و خون دیدگان را بشوی
بفرمای قارستم و هر میزان
درفش اندر آرند بر پشت پدل
قبیره بکودند و کرنا دمند
دریغا نه یار و نه کشور بماند
نه پدل و نه آن گویان ز درفش
شهادت با کام در مور مرو
بباید از جگ و ازرنج راه
ز گرد و ز خون بر نهاد است تاج
شده کشورش از عرب بکسره
صران و نزرگان و فرابکان
بجا نیست در تو یک آدشکده
هم آن شعله ایزدی شد خوش
اگر چه بدم گشت کانون تو
دل ما ز مهرت درخشان بود
تبع او نماید مان ریز ریز
بود تا ز زرقشت نام و نشان
بمانیم در مهر خود استوار
سکندر نماید و ما ماند عرب
خلیفه هم ارا این جهان بگردد
سراید عرب را هم این پنج روز
جز این خاک و این کشور نامدار
ز فردا چه بالیم کا مروز بخت
کس از رار آینه آگاه نیست
ندانیم فردا چه آید پیش
کنون روزگار تو وارون بود
دریغا که از کرده اهرمن
چه ساریم کز گردش روزگار
بجز رفتن از درد تو چاره کو

در آغوش تو جای ما زنگ شد
 بهارت گذشت و رسید است دی
 در سقان تو باد زم دروزید
 گذر کن از این آب آهسته زو
 مکن همان چنین دور از آشیان
 گرفتن زوی دیده است سخت
 قوای باد آوارگان را نواز
 چو خون شهشاه جوشد همی
 ز چه کینه جوئی و خشم ز کینست
 فرستنده زرنهشت بزرگی
 ترا یاور خویش خوانیم و بس
 ز آسب دریا نگهدار باش
 بدرد جدائی گرفتار کرد
 هماره بدرد گران تو امان
 ز ما گوی بدرد بر ما مایک
 دل ما ز مهر تو زاننده داد
 سری کشور بند بشقا و تقیم
 ترا نیک خواهم و هر ده شناس
 نام تو یک گوشه گلشن کینم
 ز تو خواندا پور ایران زمین
 دور داود

عرب آمد و نام ما دنگ شد
 وطن ما در پاک و فرخنده بی
 کدون روزگار جدائی رسید
 خدارا نوای کشتی تیز پر
 خدارا نما رحمی ای نادان
 هم ایدون نما زار و شریده است
 خدارا توای موج نا ما ساز
 چرا آب دریا خروشد همی
 نوای آب این شور و آواز چست
 او را توای کرد کار سفرگی
 چزار تو نه داریم کس دادرس
 در این ورطه ما را نوغه حور باش
 هر آنکس که ما را چیدن خوار کرد
 مبیناد روز خوش اندر جهان
 توای آب و ای باد و ای کوه و خاک
 دگو نام زندگ تر بایده داد
 صرنج ار ر تو روی درنا فدییم
 سپاس و درود تو داریم داس
 بیاد تو یک شعاع روشن کدیم
 ربان و روان و دل و خون و دین

کوه سر قلم کوه — آب و است و یا آن نخست جزیره
 معسکان جزیره هرمز — کولاک طوفان — آبخیز موج
 عزمان خشمگین — بزمان افسرده — صیغ اب — نیا جد
 جمع آن نیاکان اجداد — پیکار جنگ
 رستم پسر فرخ اورمزد سپهبد ایران در قادی سیم کشته شد
 هرمزان سپهبد ایران دس از شکست شوشتر امیر عربها شد اورا
 نمکه برده و در آنجا کشتند

تذیبه دهل طبل — بهمنچشمه عید بزرگی است در بهمن ماه
 برزین اسم یکی از آتشهای همدس است
 زم سورما و زهسکان — سترک بزرگ

The Arab has come and we have to fly,
 As no room in our country there is now for us.
 Oh dear motherland, oh sacred soil,
 Spring is now over and winter has set in.
 The day of our separation has now approached,
 The wintry blast is now blowing in thy garden.
 For God's sake, oh ship ! Move slowly through the waves,
 And oh sails ! Do not separate so quickly from our native land.
 What unhappy wretches we feel to be sure,
 When we have to turn our eyes from these shores.
 For God's sake, oh waves, be friendly to us,
 Oh winds of heaven, have mercy on us.
 Oh why is the sea so furious to-day,
 Is it the blood of the king that is boiling in it ?
 Why are the waves so boisterous and fierce
 Are they vowing vengeance on the invaders ?
 Oh Almighty Lord, who sent Zardusht to us,
 Except Thee we have no friend, no protector,
 In this our plight, be Thou our sympathiser,
 In this waste of waters, be Thou our guide.
 To those who brought us to this unhappy state,
 To those who flung us in this misery,
 Grant them not one day of pleasure on this earth,
 And make their lives partners of grief and sorrow.
 Oh wind, oh waters, oh mountains, and oh earth,
 Bid a sad farewell to our dear motherland.
 Say unto her : ' Thy fame shall ever remain,
 Our love for her will never lessen one bit,
 Do not fret because thy children are leaving thee,
 And are steering their course to India's clime.
 For ever in their hearts shall they yearn for thee,
 They shall ever wish thee to be happy and free.
 In thy memory shall they raise a fire-temple
 In thy name shall they found a fair city.'
 From the soil of Iran I have imbibed all that I have in
 speech, heart, blood and religion.

The great, the noble, the learned men of Iran
 Are in the shackles of Satanic oppressors bound.
 Not one fire-temple in this land is left ;
 No more are performed the Jashans of Bahman and Sadah ;
 No more are heard the Hymns of the Holy Avesta ;
 The Torch of true religion is extinguished.
 But Iran ! Though thy constitution has been destroyed,
 And though thy heart with grief is filled,
 Our breasts will forever heave with true love for thee.
 Let them cut up our bodies into a thousand little bits,
 On the Day of Resurrection we will be awakened by thy love.
 So long as the name and fame of Zardusht remains bright,
 So long will thy name be in the mouths of men.
 Loyal and staunch we will be in our love for thee,
 True and hopeful we shall ever be.

The mighty Alexander is gone ; the Roman Emperors are now no
 more ;

So likewise shall the Arabs disappear from the earth.
 Even the Caliph has to go and leave the world—
 Such are the changes brought about by Fortune's Wheel.
 So shall this Arab regime also pass away
 And leave nothing but its dreadful memory behind.
 Except this famous and this bountiful land
 Nothing shall endure permanently in this world.
 Why wail for the morrow, when to-day we find
 That Fortune is frowning on our lives ?
 The secrets of Fate to us are unknown,
 The star of our Fortune is not on our side.
 What to-morrow will bring is hidden from us ;
 Will it bring us freedom or serfdom's curse ?
 But at present our lot in miseries is cast,
 And our breasts with grief and sorrow are filled.
 Woe that we cannot live in this land
 Due to the wicked Ahriman.
 What can we do if it's our fate
 To leave our national home and estate ?
 There is no salvation for us but to go,

Thou art sunk low in grief, and sad affliction is thy lot.

Oh ! Why is thy fair face clouded with trembling fear and aching
sorrow ?

Oh ! Why is thy once proud head bowed low with grief and shame ?

What made thy people lose their hearts against the Arab hordes ?

What made them flee and leave their houses in the hands of
strangers ?

Alas ! The Sun of thy good fortune is now hidden in the clouds of
adversity ;

The National Standard is now in the gory hands of thy despoilers ;

And thy ancient glory and reputation have fallen in the dust.

Oh happy were those days when Iran had her own kings,

When her armies raised her national honour to the skies.

Happy those days when thy monarchs' fame and name

Were bruited in the four corners of the world.

Alas ! those days have gone, those kings are now no more.

Oh ! What led the king to surrender his kingdom to the grasp of
his enemies ?—

It ill beseemed a monarch to flee from the field of battle.

Arise, arise,—once more from the dust raise your heads,

Dash the blood stains from your eyes' and allow not

The reputation of your glorious ancestors to be dimmed.

Order your Rustom and Hormuzan to drive the Arabs from our
land ;

Raise the Standard on the elephant and let your warriors surge
like the Nile.

Blow, oh, blow the bugles, sound, oh, sound the drums,

And let the troopers fly their steeds across the battle field.

But, alas, there remains no Fatherland, no friend,

No gold and silver, no helmet and no shield.

No longer the Kaviani Standard flutters in the breeze,

No troops are there, no king with brilliant cavalcade.

The king fell like some tall cypress in the woods,

He fled from the toils of warfare and doffed his Kiani crown,

His sceptre and his throne have gone beyond recall.

Over the whole land, the Arab hordes now swarm

Over the hills and valleys and across the broad open plains.

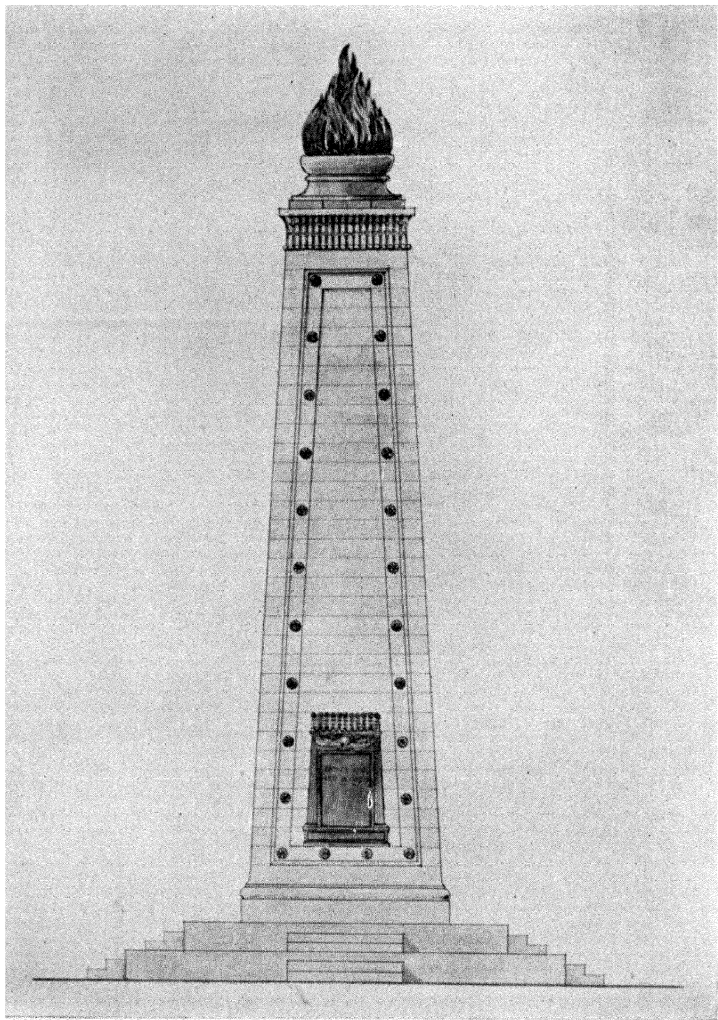


۱ و خـ شور ايران زرـ شـت اسـمـنـتـمـان كار نـفـاش پارسي

پدتا والا

ZOROASTER.

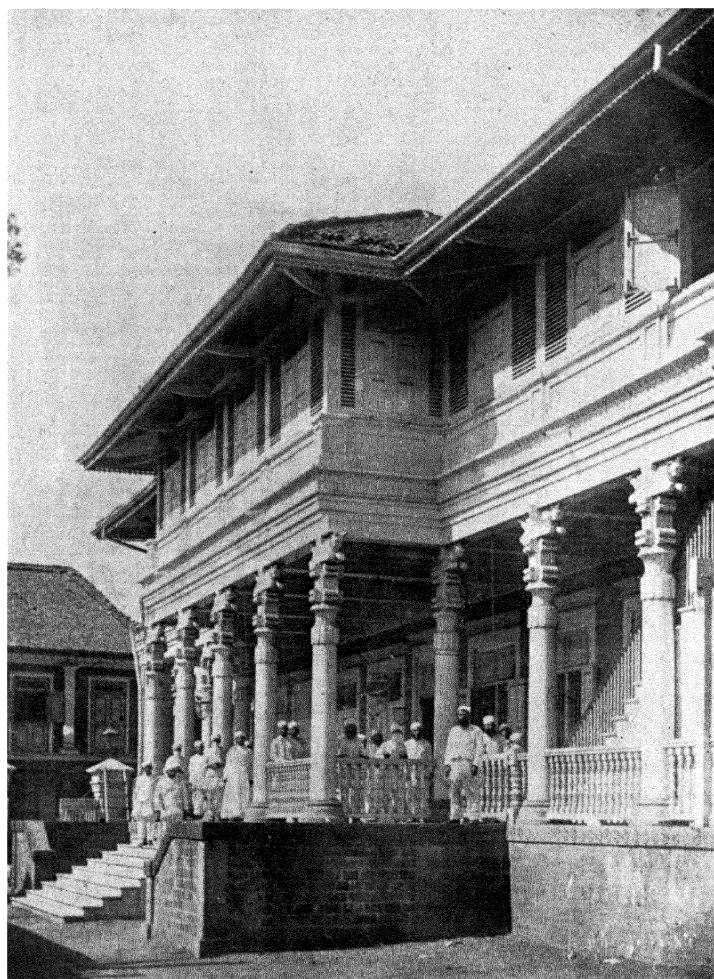
From the painting by Mr Pithawala.



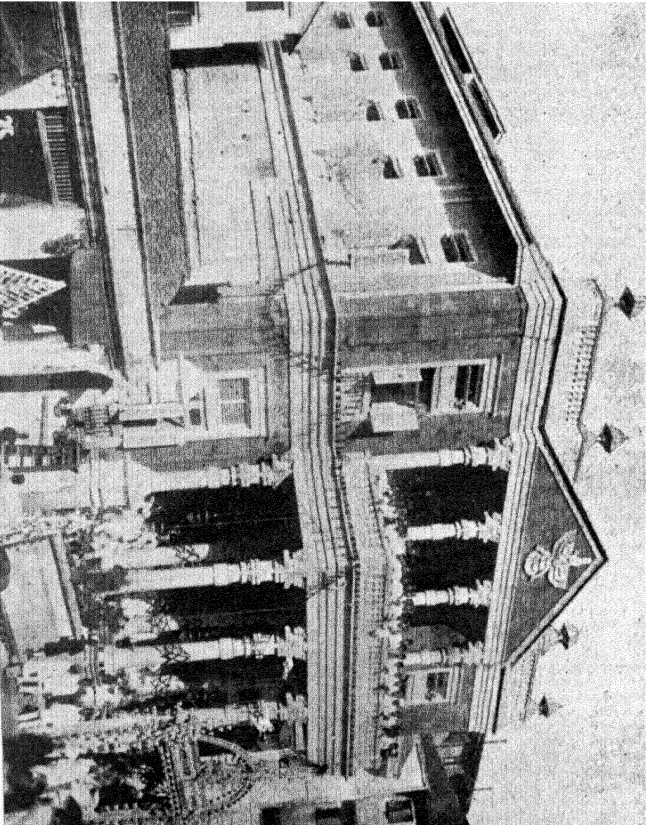
۲ ستون سنجان که در سال ۱۹۱۴ بیادگار ورود
زرنشستیان در هندوستان در شهر سنجان
نویاشد

MONUMENT AT SANJAN

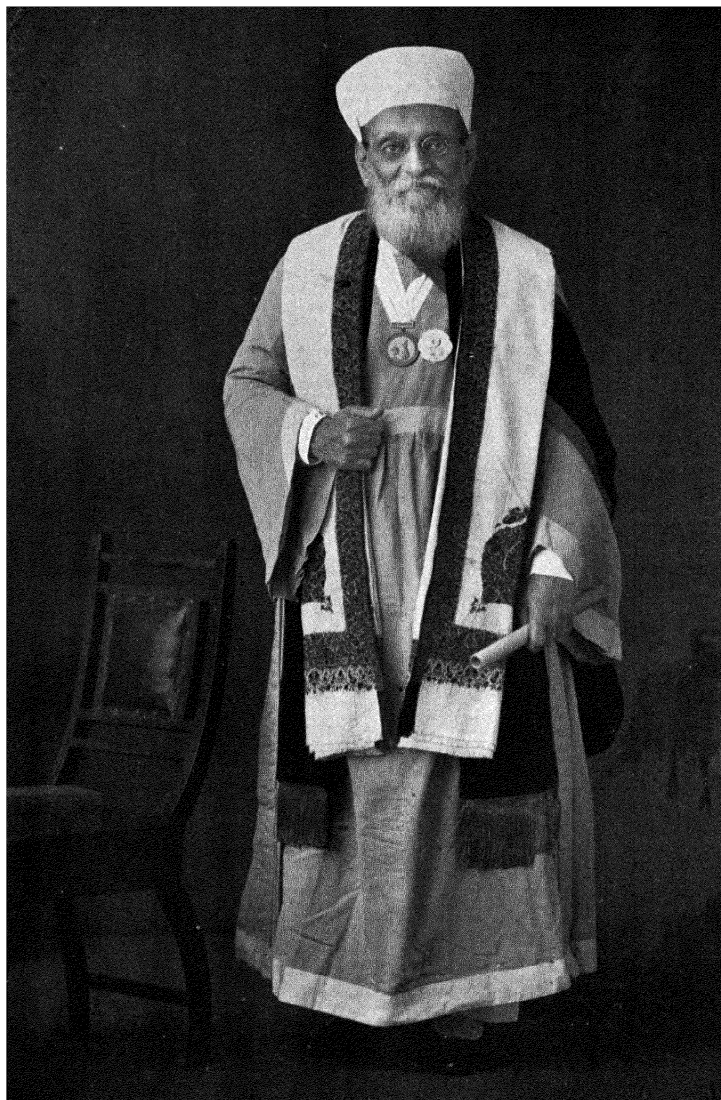
*Raised by the Parsis in 1914 in memory of their landing at
Sanjan from Diu.*



۳ ایران‌شاه آتش بهرام (ورهرام) پرستش‌گاه معروف
در ده آودوادا بیشتر از هزار و دویست سال است
که آذر مقدس در آن روشن است

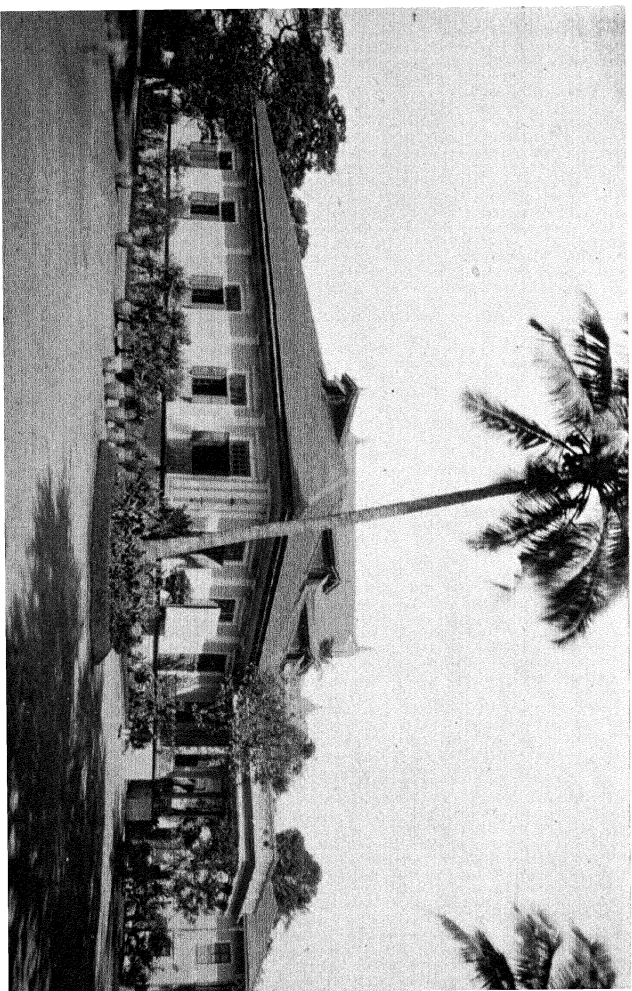


آتشکده بهرام (و در آتشکده) در بمبئی
ANTWAN ATASH BEHRAM AT BOMBAY.



۵ دستتورد آرا (مردمان هردند) معروف سشمس العلماء مسر
 دستور پشوتان سانجانا *
 * علامت ستاره نرایی این است کم در آخر کتاب در تحت امرا
 عکس شرح مفصل نور جوع شود

SHAMS-UL-ULMA DASTUR DARAB DASTUR PESHOTAN
 SANJANA, B.A.



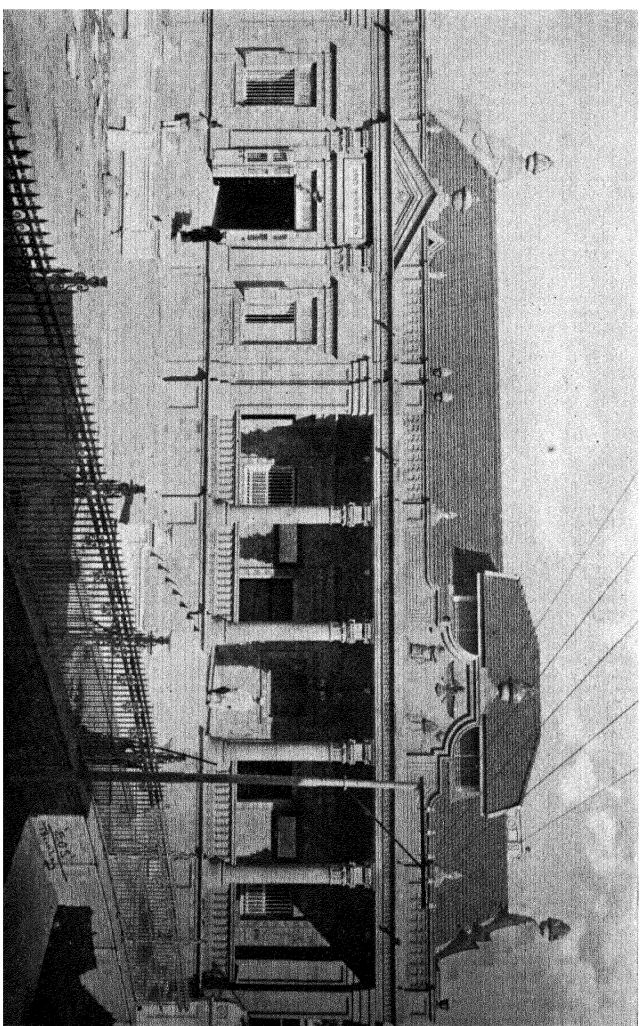
۱ آژانس پیرام برستسکاد قدیمی در بندر
FARAJI GOWASTI BANAJI ATASH DEHJANI AT
BOMBAY.



۷ دس۔۔ورد کتر کیتیباد (موبد ان موبد) شمس العلماء معروف
 سردار بونا *

**SHAMS-UL-ULMA SARDAR DR. DASTUR KAIK(BAD
 ADARBAD NOSHERWAN.**

*High Priest of the Parsis in the Deccan, who has got 28 Dioceses
 in India under his Jurisdiction*



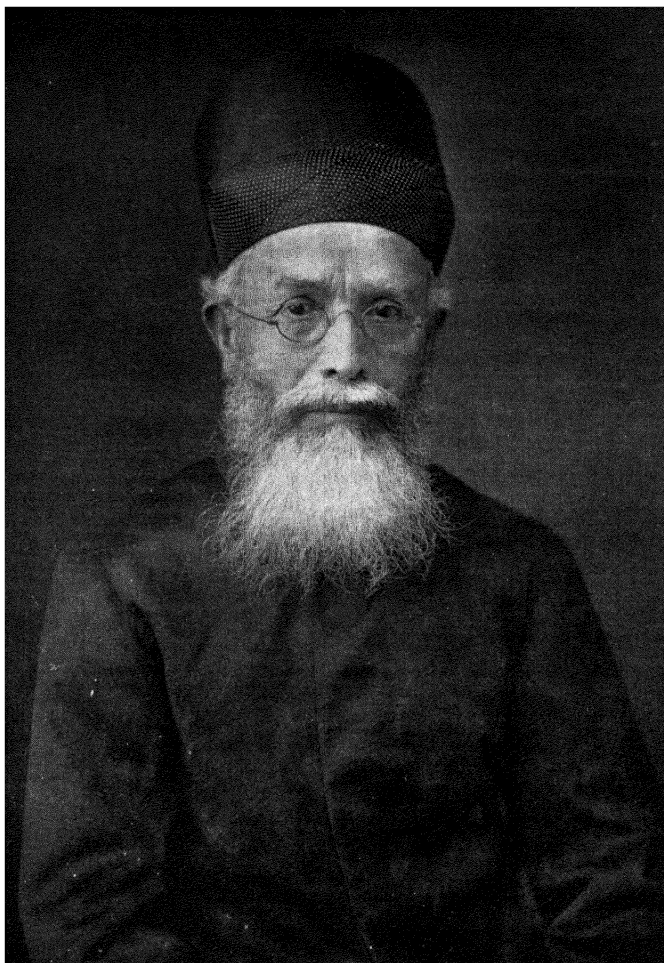
۸ آتش بهرام در شهر نوساری تقریباً بقصد سال از بهای آن میگذرد

ATASH BEHRAM AT NAYSABRI.



۹ دستور دكتور دالا (موبدان موبد) در كراچي
نظام بسوار نصيحت و تعليمي است در امريكا تحصيل
كرد است

DASTUR DR. M. N. DHALA OF KARACHI.



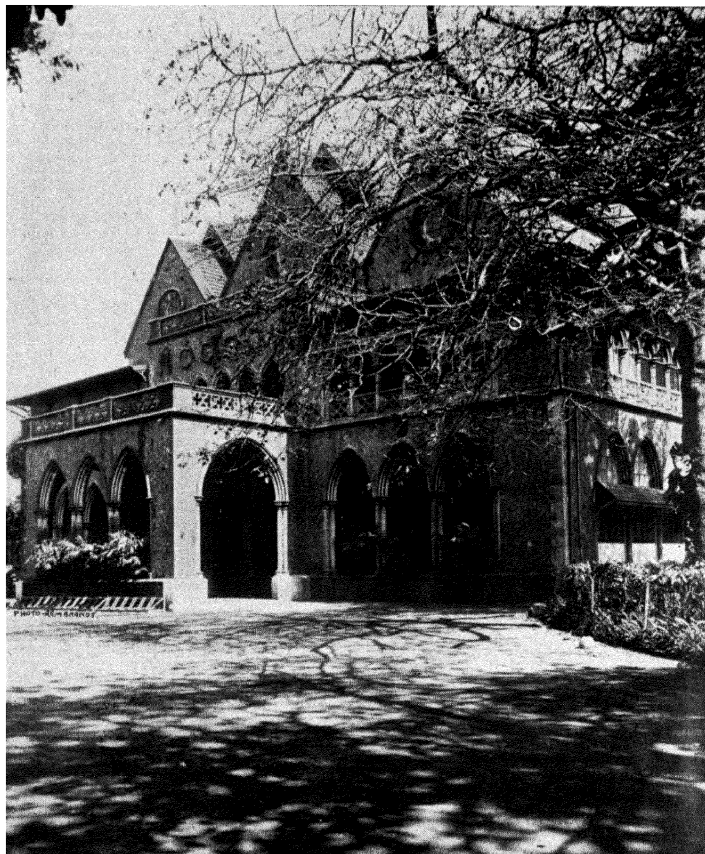
۱۰ دادابھای نوروژی مشہور، پیر بزرگ ہندوستان
نخستین نمایندہ ہندوستان در بارلمان انگلستان *

Ms DADABHAI NAOROJI



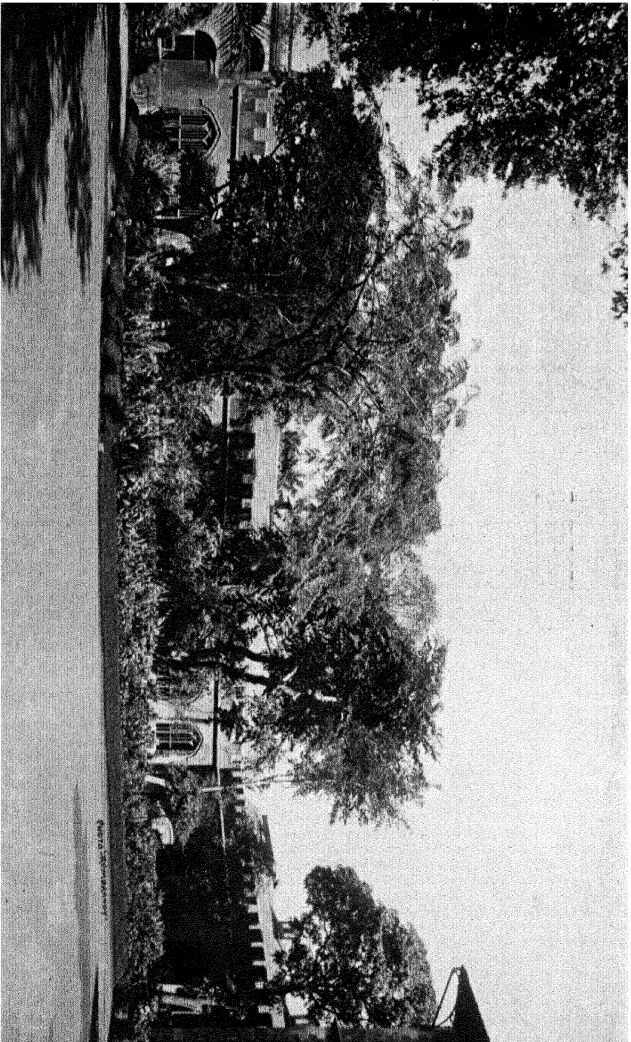
۱۱ مہجسمہ سر جہشمہد جی جن جی باہمی دارونت اول
 معروف برہن راد ہونہ بافتوت رنگ ختواد
 سروبرگک زرنشہتمان ہندوسنان *

STATUE OF SIR JAMSETJEE JEJEEBHOF
 (1st BARONET)



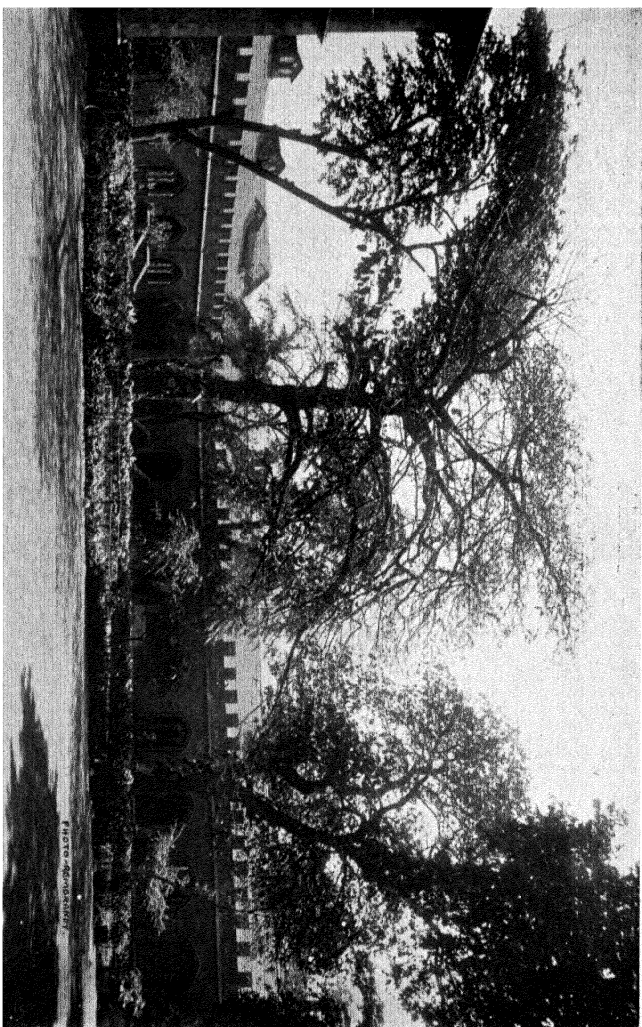
۱۲ ن خول مریضخانہ بزرگ و عمومی سر جمشید جی از
بناہای خمیر سر جمشید جی در بمبئی

FRONT VIEW, SIR J. J. HOSPITAL,
BOMBAY.



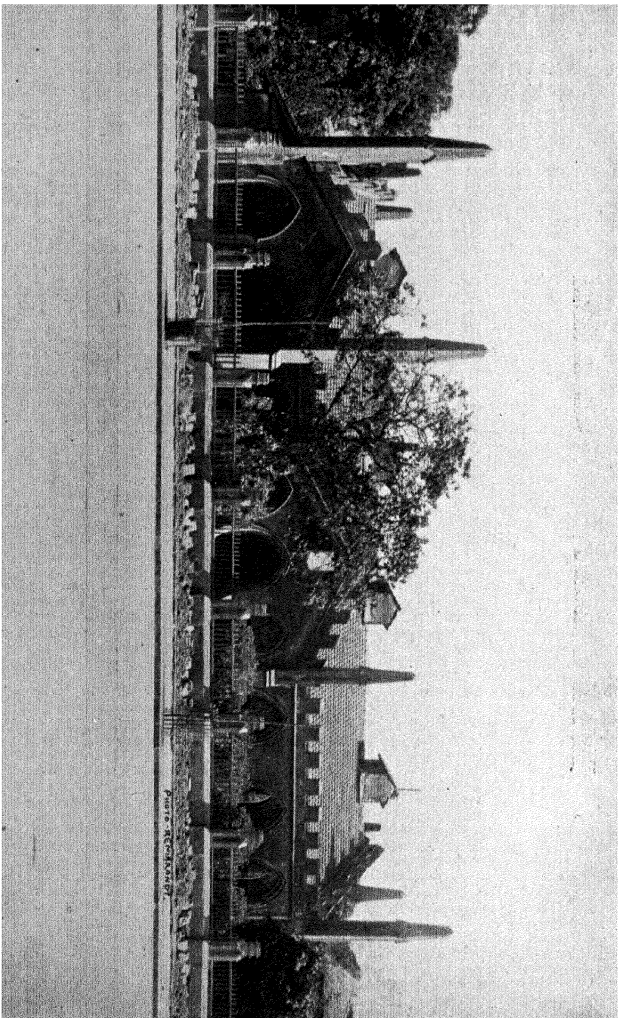
۱۳ یک طرف از سریف کا نمہ در بگ سور جمشید جی ہاؤس

LEFT WING, SIR J. J. HOSPITAL,
BOMBAY.



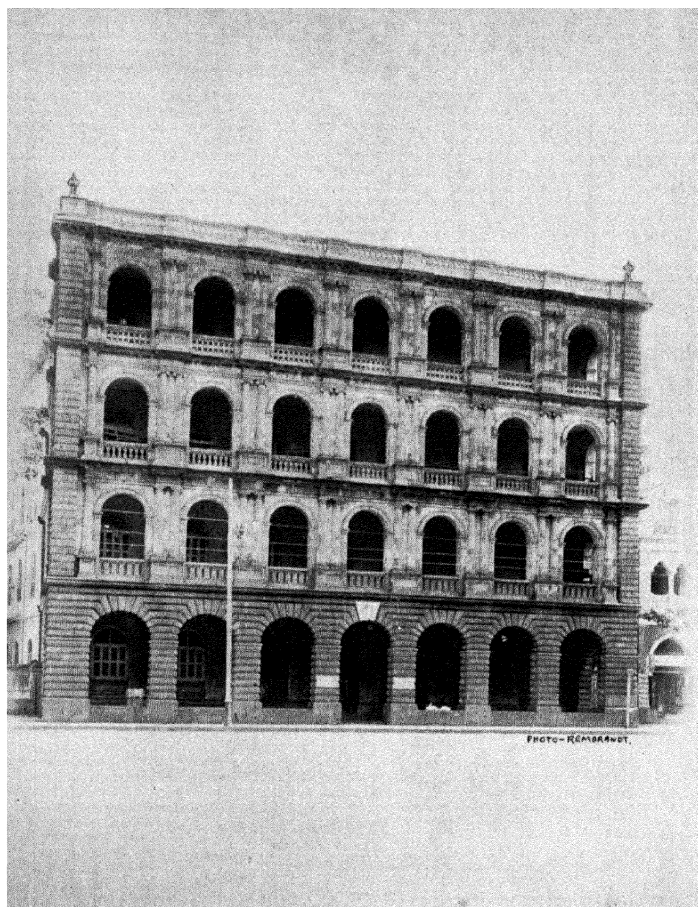
RIGHT WING, SIR J. J. HOSPITAL,
BOMBAY.

Photo-Graphic



۱۵ یگی از عمارات مرقدخانہ سر جمشید جی مایندوس
پارسیستان

PARSI WARD, SIR J. J. HOSPITAL, BOMBAY.



۱۶ مدرس عالی از بناهای سرجمشمدجی نوای پارسمان
در شصت سال پیش از این ساخته شد

SIR JAMSETJI JEEJEEBHOY PARSİ BENEVOLENT
INSTITUTE

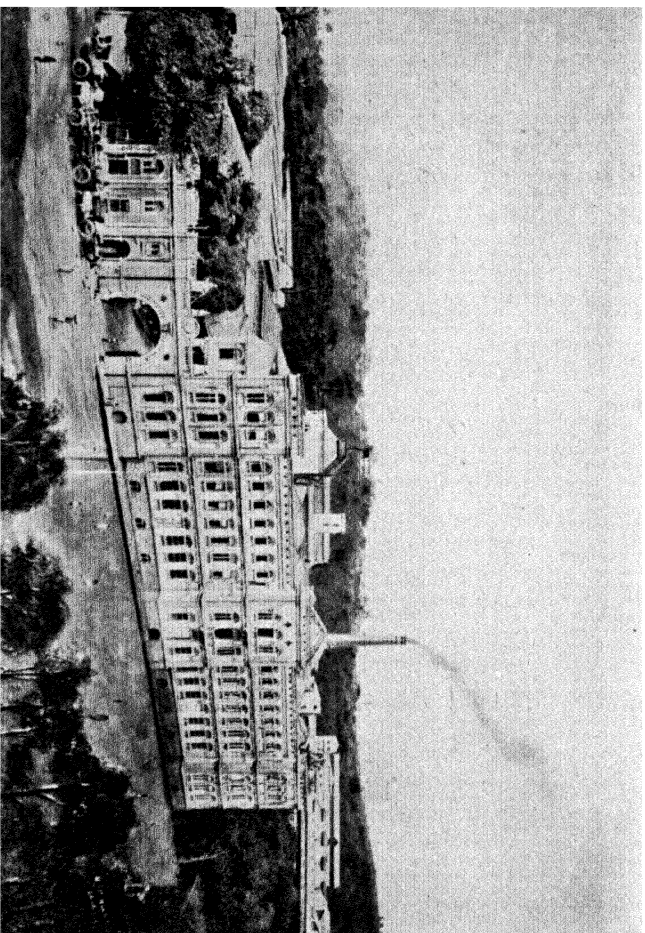


۱۷ سر جتھمنید جی جی حی باہای بارونت پرنجم میبرد سر
جھمنید جی بارونت رنڈیس و درگ حالبر زرنستمان
ہندوستان بالباس سفید کر در وقت عبادت پوشید
SIR JAMSETJEE JEJEEBHOY (PRESENT PARCNET)



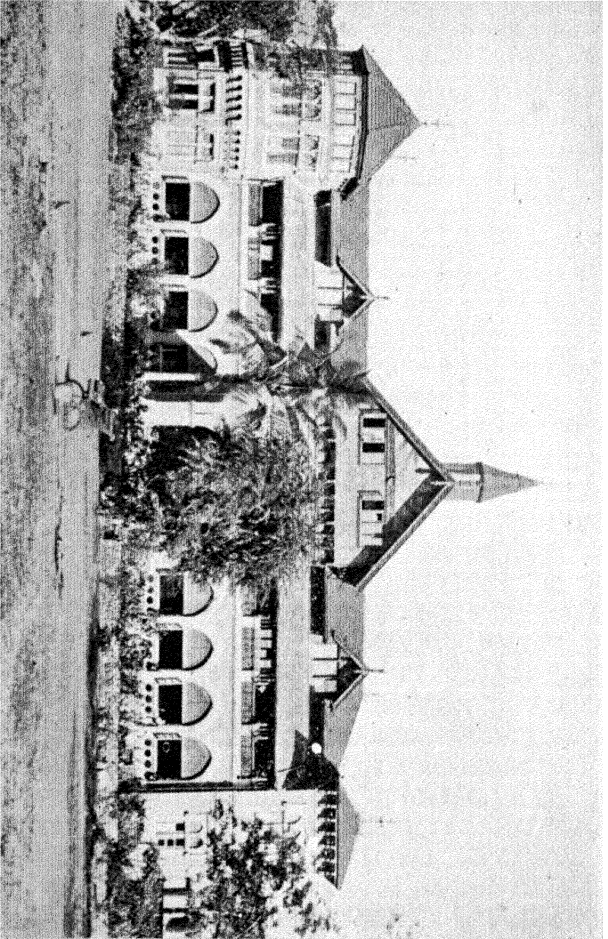
۱۸ مجسمه سر دینشاد پتیت بارونت اول یکی
از اجداد مردان بزرگ پارس از برنو کوشش او زرشندان
ایران از زیر بار گران و ناگوار جزیر رهایی یافتند
و یکی از پیشروانی است که در ایجاد کردن
کارخانه در هند اقدام نمود *

STATUE OF SIR DINSHAW PETIT (1st BARONET)



۱۹ کارخانه نساجی پتت در بمبئی

THE NANOCKJEE PETT MILL, BOMBAY



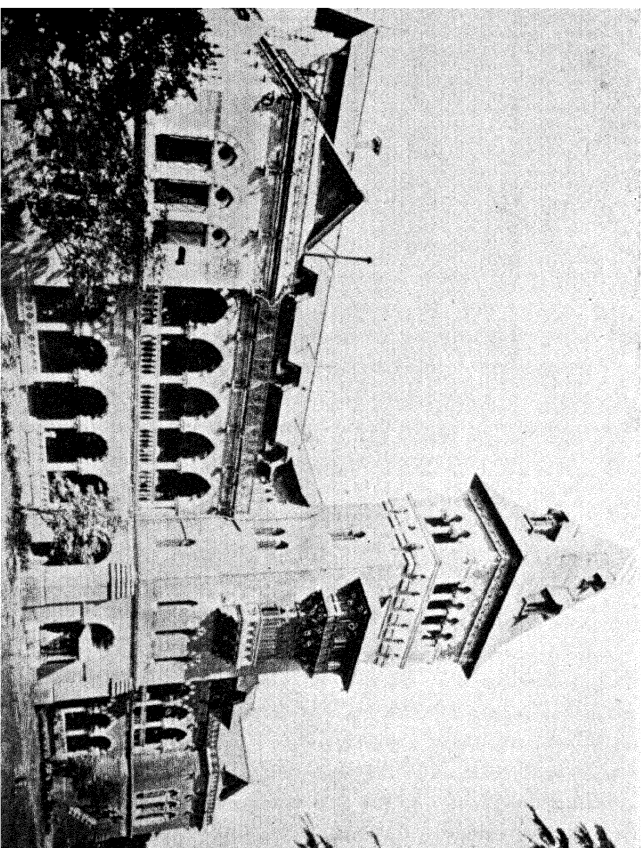
۲۰ سر یتھانکا نیر سیکھانچی سر دینشوا د پیٹیت بر ای ز بان و بچھا
در لمبئی

THE SIR DINSHAW PETIT HOSPITAL FOR WOMEN AND
CHILDREN.



۳۱ مریضخانہ متجانی سردینشاد ہشیت برای چارہ بایان

THE LADY SAKARBAI D. PETIT HOSPITAL FOR
ANIMALS.



۲۳ مدرسہ عالیہ صنایع از بنیادہ بیت

THE VICTORIA JUBILEE TECHNICAL INSTITUTE.



۲۳ مرحوم جمشید جی پتیت شاعر حساس و ماخضو عمّا ایران
دوست از خانواده سر دینشاه پتیت

THE LATE MR. JAMSETJEE NUSSERWANJEE PETIT



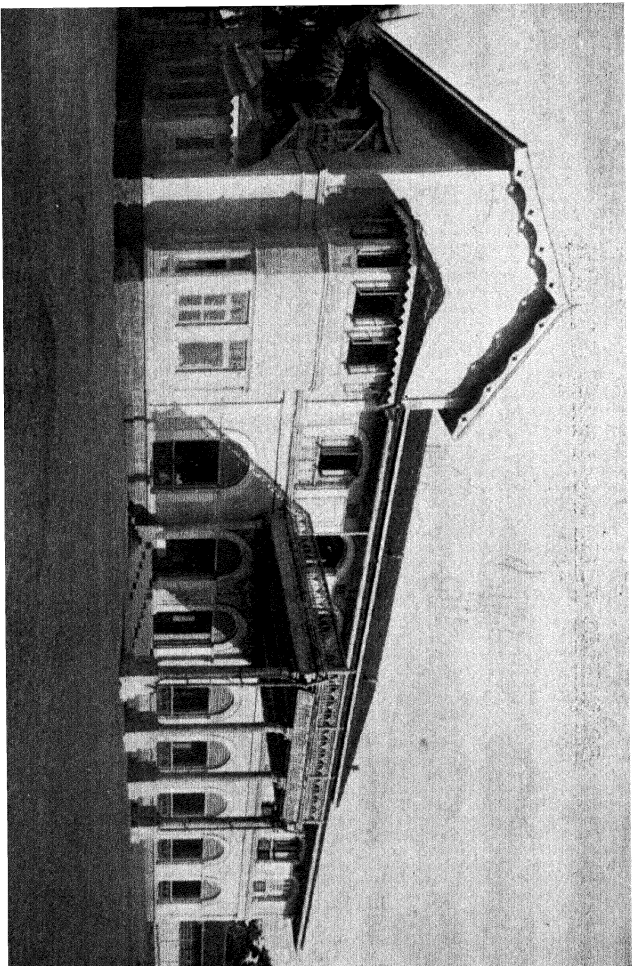
۲۴ کتابخانہ جمشید جی پتیت بزرگترین کتابخانہ بمبئی
است بیان شاعر مرحوم ساختہ شد

JAMSETJEE NUSSERWANJEE PETIT INSTITUTE



۲۵ پرمبا بانو چہا نگیر متا نمبر ۶ سرک یئسناد ہتتمت

MRS. HAMABAI JEHANGIR MEHTA



۳۹ پتیہا نگر و مدرسہ ن دختران زرنشینی ن رہیمیہی از
بنیادی ہمایا نو جہا رنگیر عینا

AVABAI F. PETITE PARSI GIRLS' ORPHANAGE.



۲۷ سننا قوریوم (دارالصاخر) از بناهای آدان دانو مادر
حصا بانو و سردینشاد پتیمت دوم

FRAMJEE DINSHAW PETIT SANATORIUM.



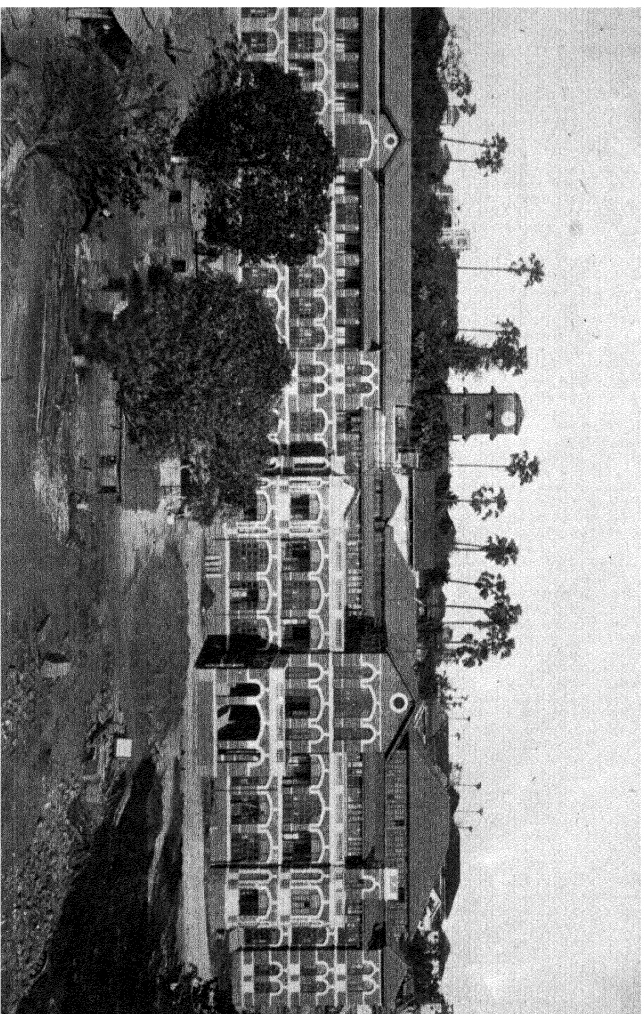
۲۸ سردینشاد ہنمت دوم یکی از بزرگان زرنستان

SIR DINSHAW PETIT (2ND BARONET).



۴۹ جہانگیر دہمن جي پنہت کر بہمراجي پدر خویش
مرداخا نہ بزرگ پارسیان را در ہندوستان بنا کرد

JEHANGIR BOMANJEE PETIT.



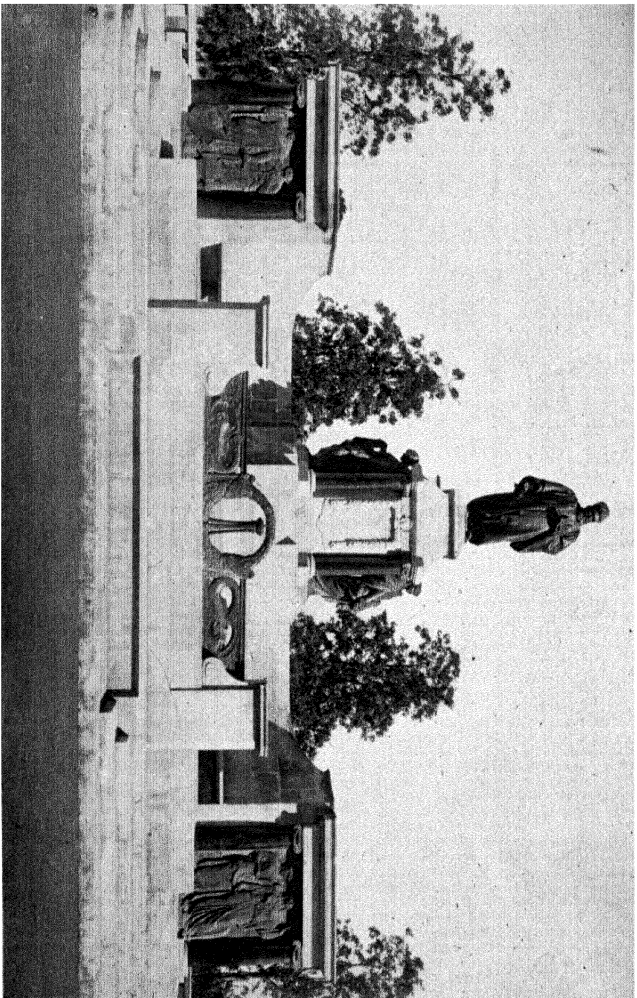
۳۰ مریفہ خانہ بزرگ دارسیان از سماعی آغا ہی بہمن ہی ہتہست

THE PARSİ GENERAL HOSPITAL



۳۱ خانم جا ئي جي پٽيت يکي از خانمهاي ترقدخواه و
معارف پرور پارسبان کمر خدومات شايان، بعموم
نموده است

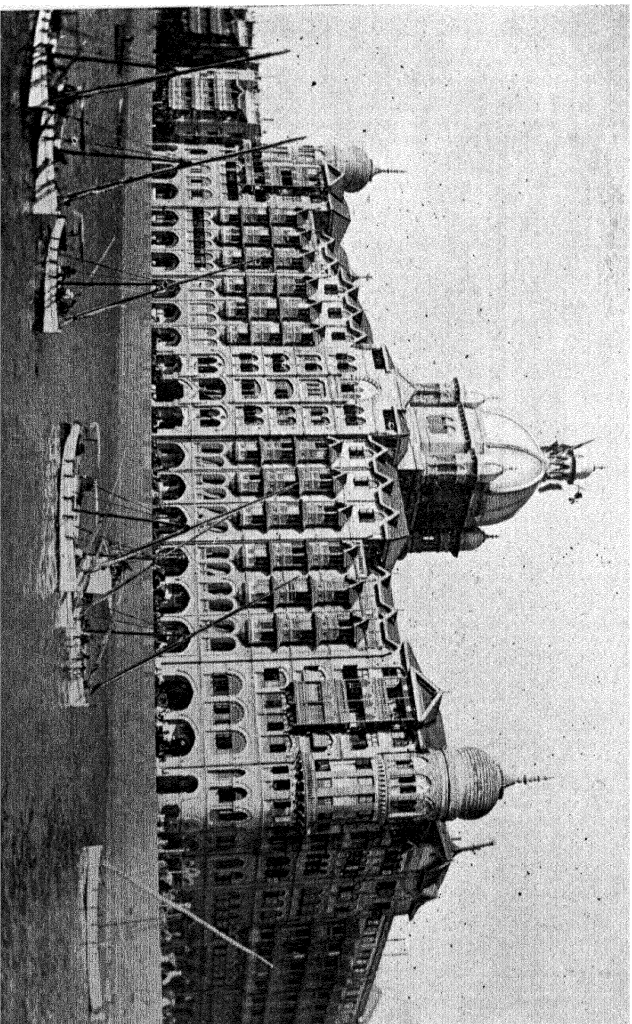
MRS. JAIJI JEHANGIR PETIT.



۳۲ منجسم همشيد جي نوشروان سا شاهستان موسس کارخانہ بزرگ

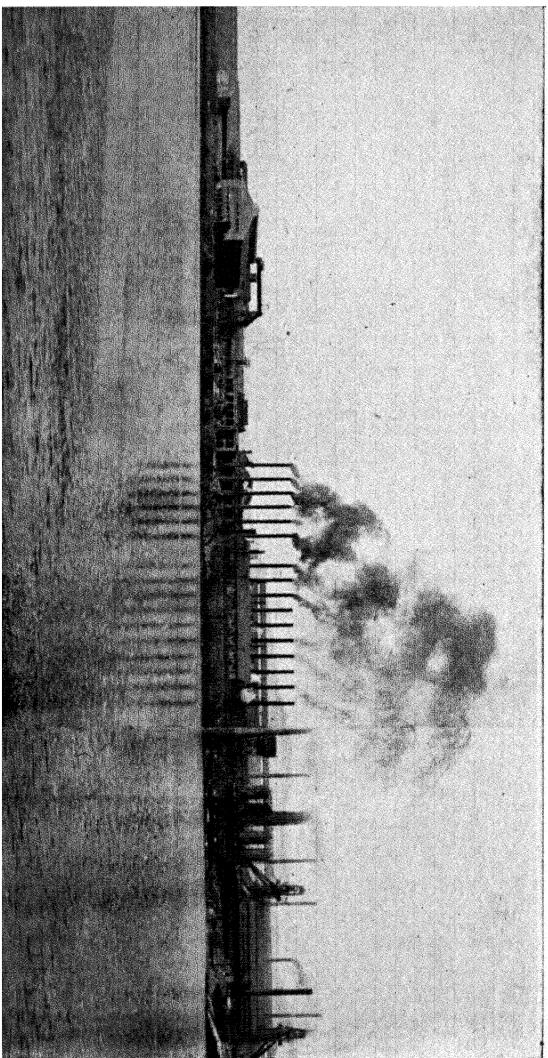
ایکمیٹر آہی و کارخانہ آہی ساری

STATUE OF FANSHEDI NUSSEWANJI TATA.



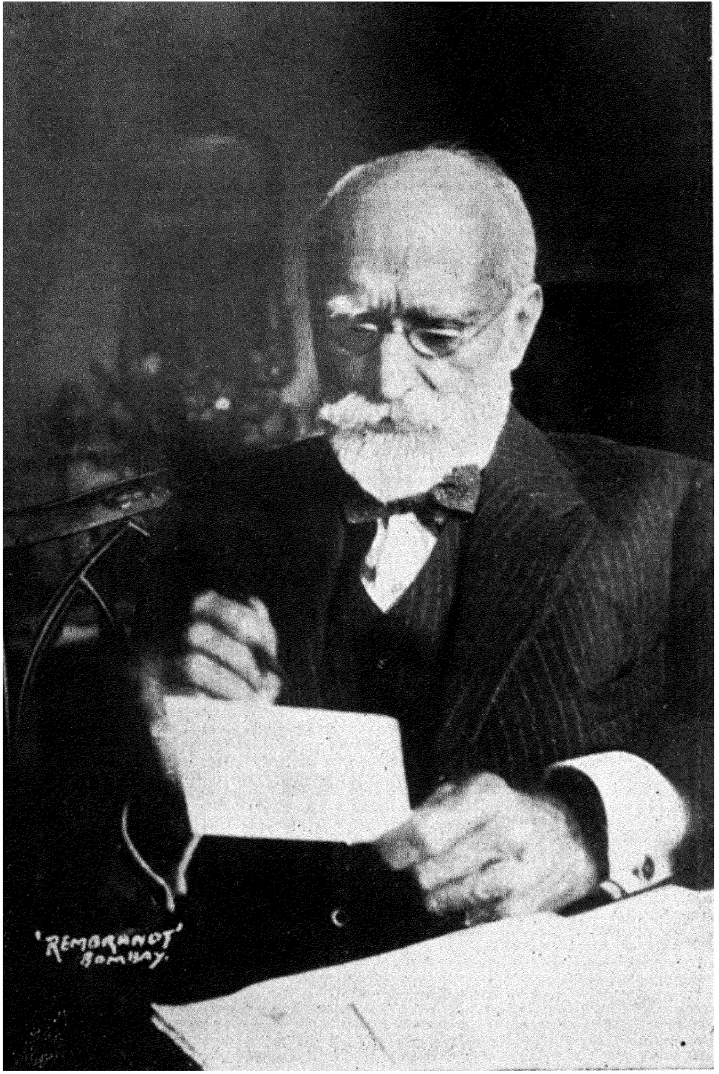
۳۳
تاج مہال ہنزکرتین مہما نکا نرن ر تمام ممالک آسیا ن ا را ی شمشند ا طاق میباشند
۳ میلبون روٹیر خرچ این = مارت شد است از بنا ای ممشید جی نوشروان تانا

TAJ MAHAL HOTEL.



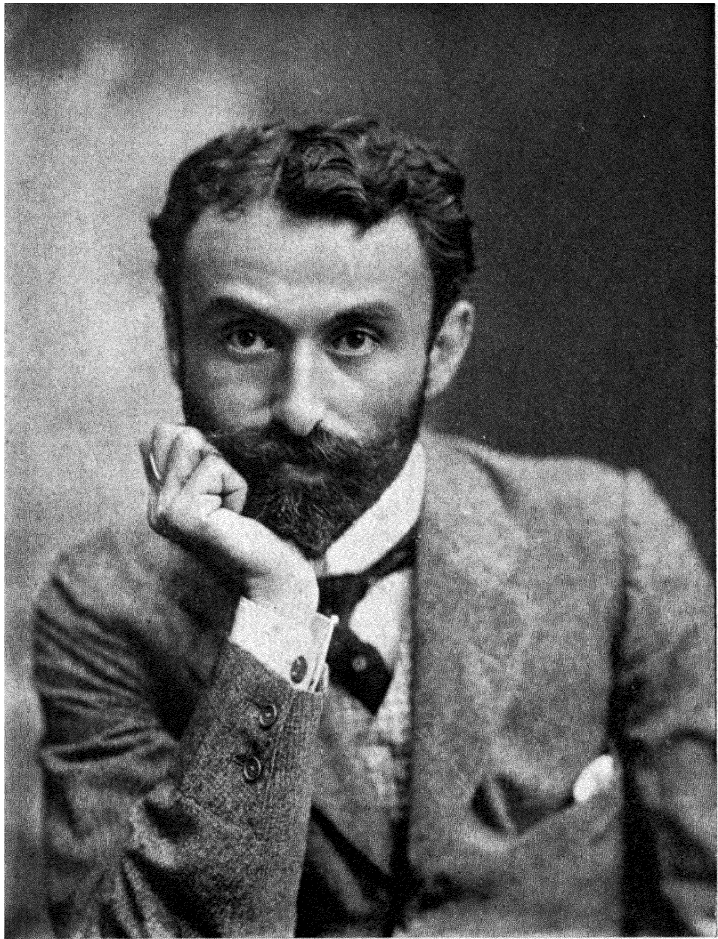
۳۳ کارخانہ آئرن جمشید پور از بزرگترین کارخانہ ای ہندوستان ہما را بہت
از بنا ہای جمشید ہجی سانا *

TATA IRON WORKS AT JAMSHEDPUR



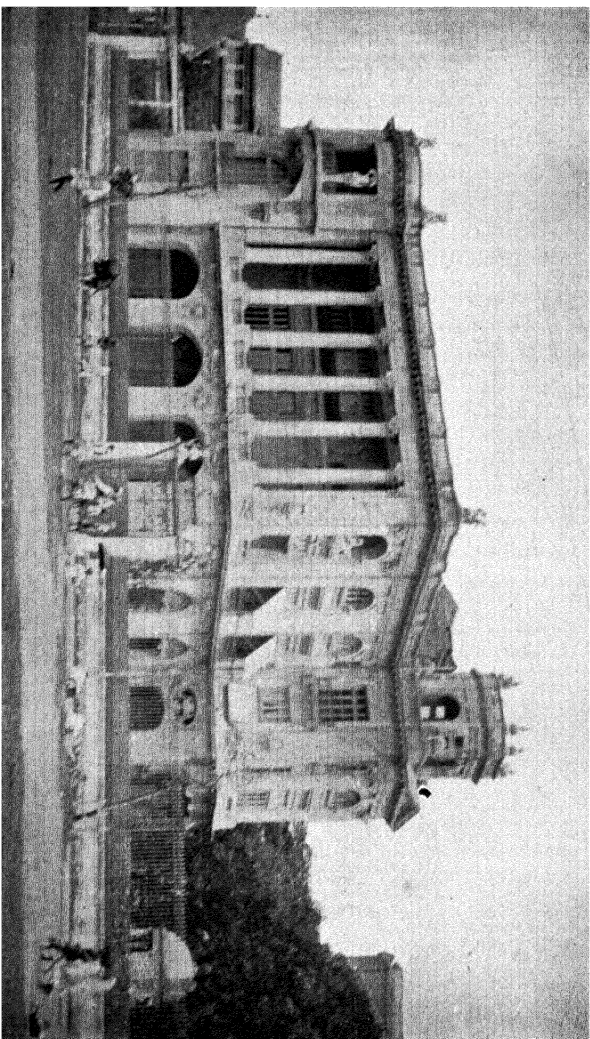
۳۵ سر داراب دادا رئیس کلمہ کارو خانہ پرہارہ ادارات نادا

SIR DORAB JAMSHEDJI TATA.



۳۱ مرحوم سر رتن ناتا پسونجشميد جي معروف ڪر ثروت
هنڱمت خود را براى اعمال خيرير و فف ڪرد داست

SIR RATAN JAMSHIEDJI TATA.



۳۷ قصر سو رتن تاتا برايج سورده نناشي پشاور پمپنگي پاكشيد و شهيد

TATA HOUSE.



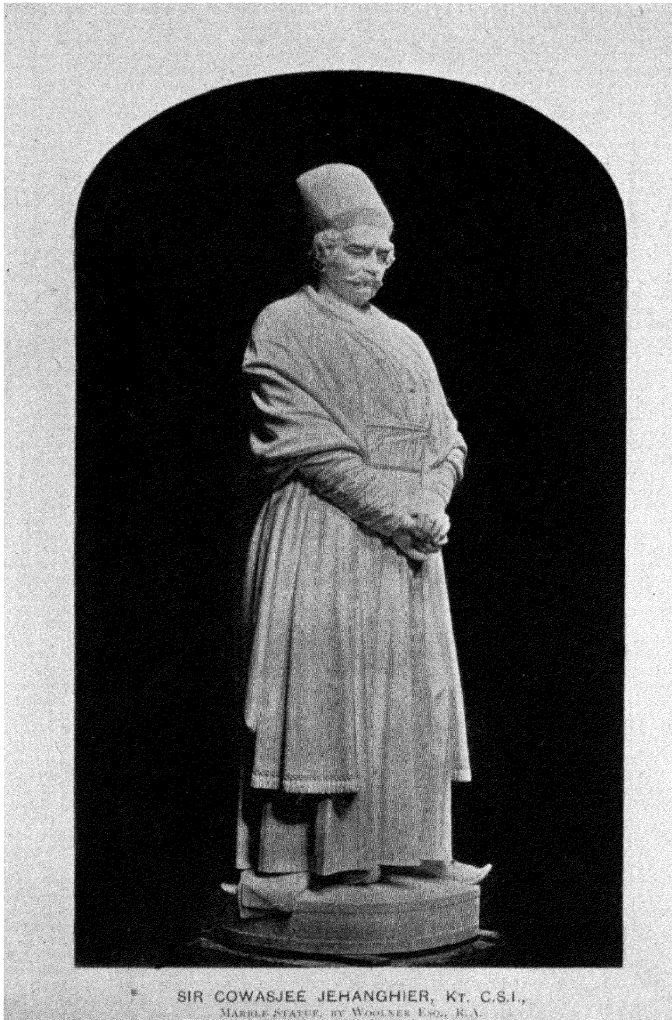
۳۸ نوازبانو خانم مرحوم سر رتن نانا موسس دواخانم
عمومي و سماجياتي ڪارڪن

LADY NAVAJBAI R. TATA.



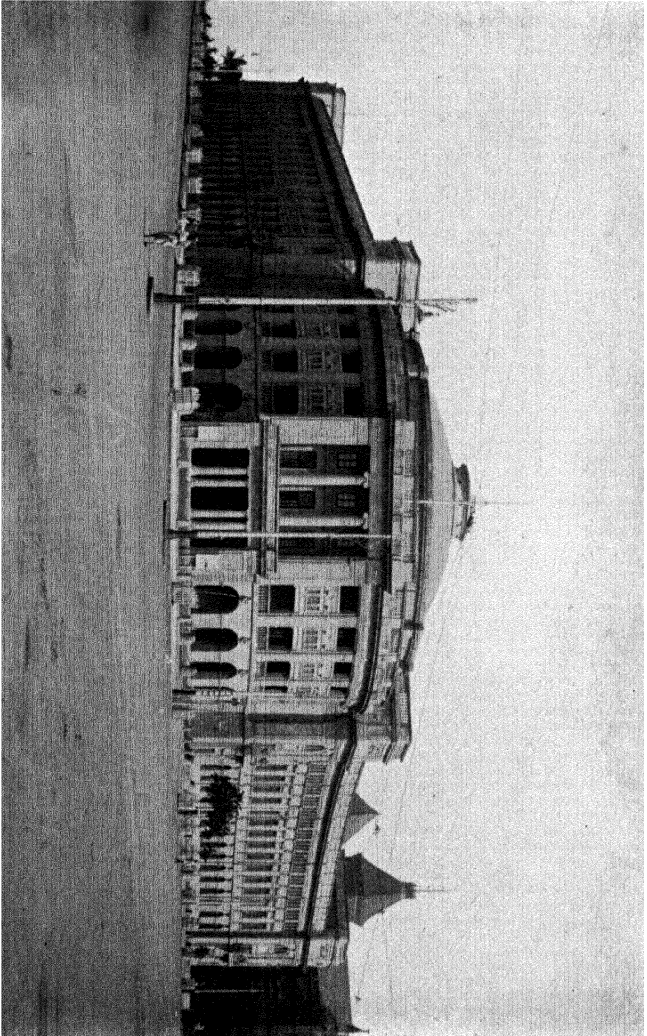
۳۹ پشوتن دوساباهاي مارکر مو سس دو دارالایام یکی
برای پسران و دیگری برای دختران در یزد

PESHOTAN DOSSABHOY MARKER.



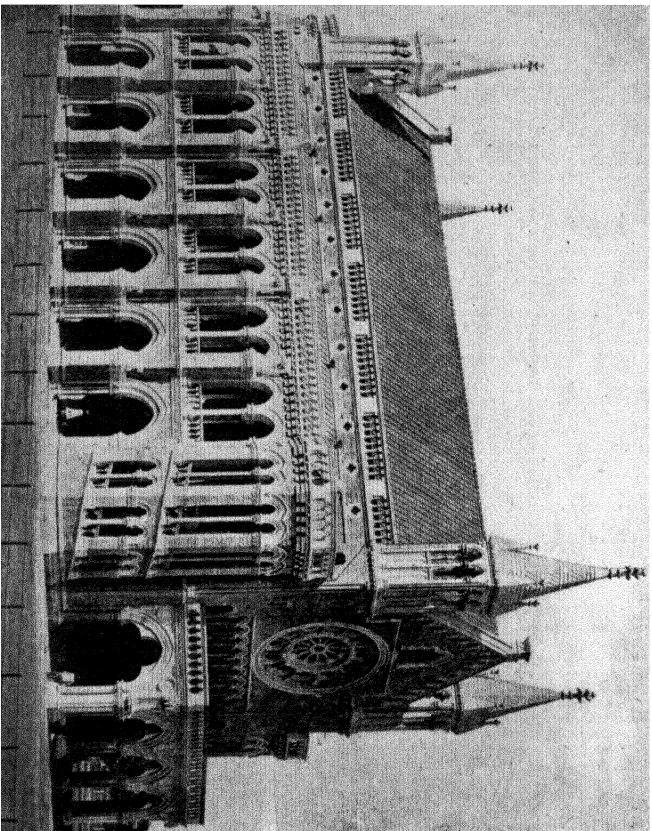
۴ مہجسہ سر کاوس جی جہانگیر بارونٹ

STATUE OF SIR COWASJEE JEHANGIR (1ST BARONET).



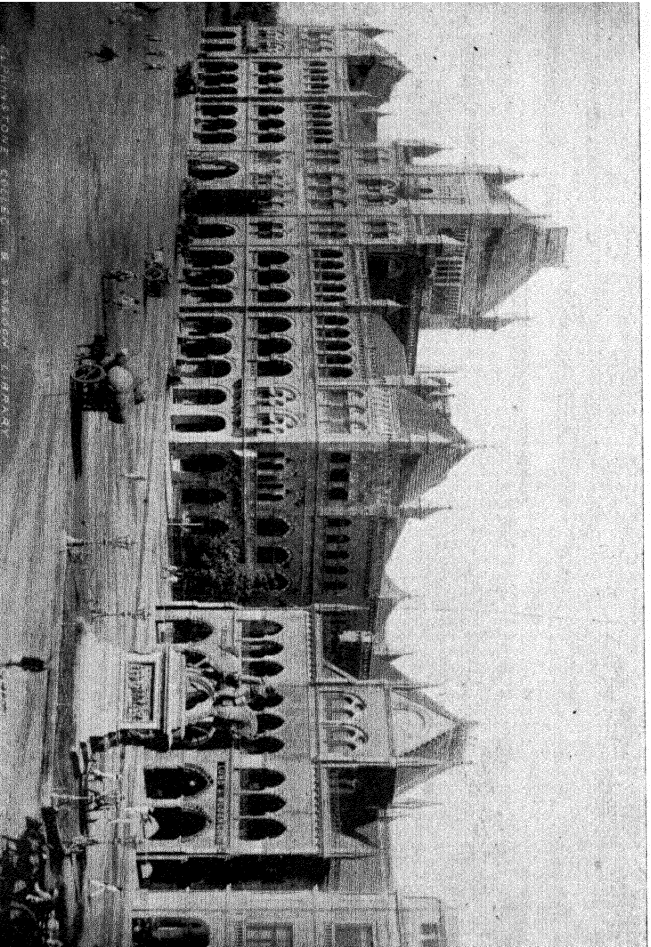
۴۱ تالار نطق برائے عموم در بمبئی از بنیادی سر کاوس جی جہانگیر ہال

SIR COWASJEE JEHANGIR HALL.



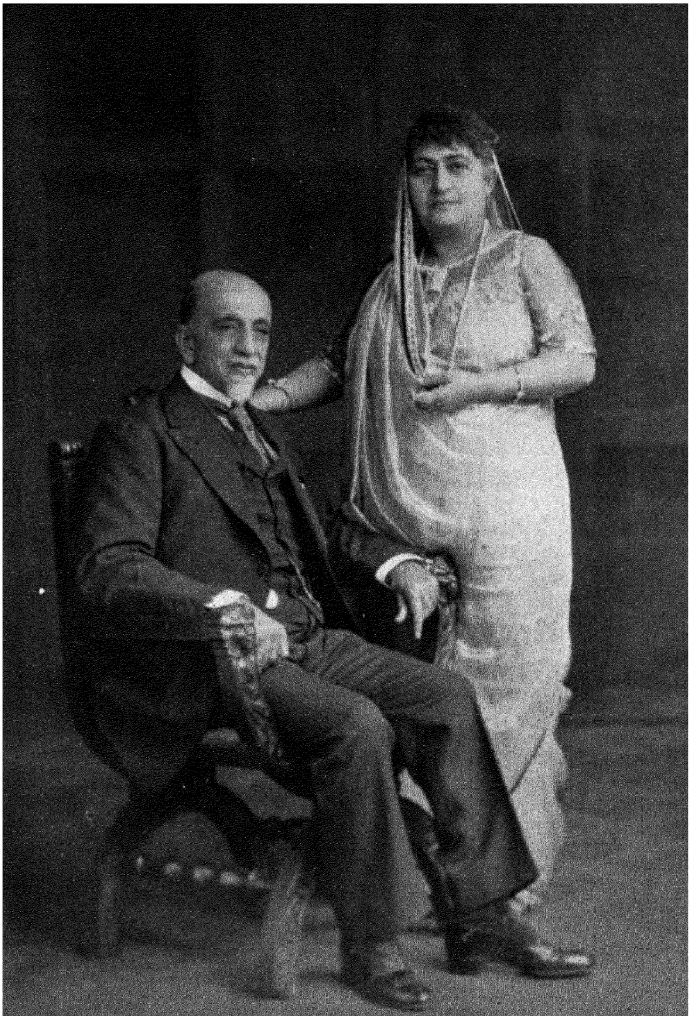
۴۲ - عمارت دانشگاه آکسفورد از بناهای پد رسن کاوس حی جهها لگبر بارونست

THE UNIVERSITY HALL



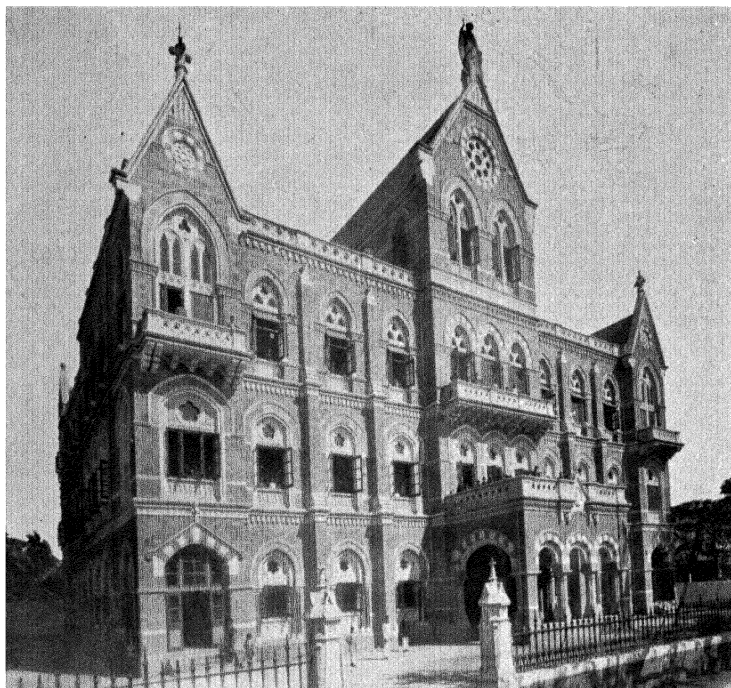
۳۴ عذر سر نزرگ بمبئی از بسا جای پندار کوس حی جها نگر

THE ELPHINSTONE COLLEGE.



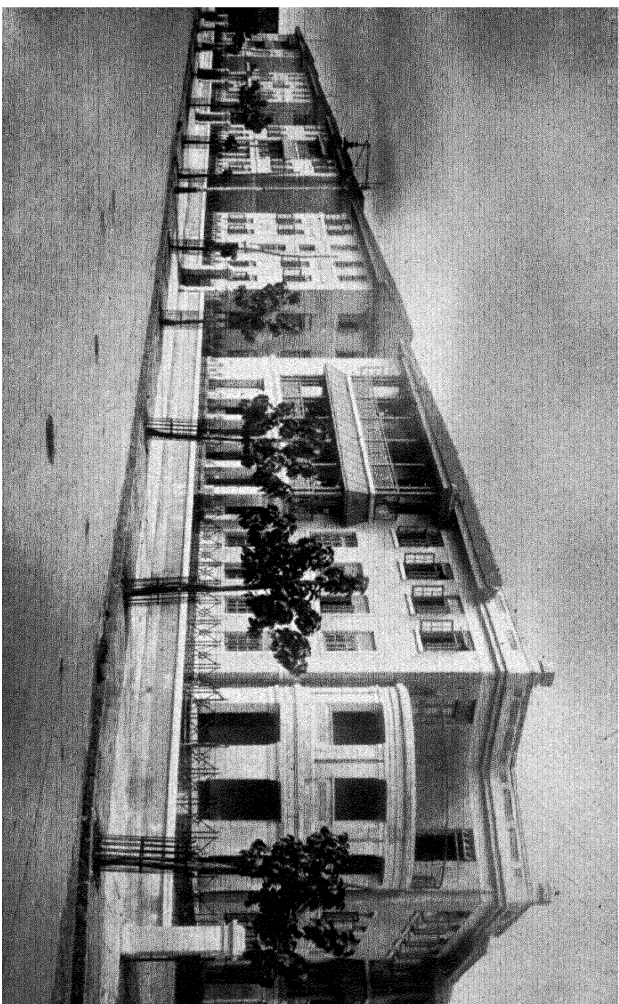
۱۴۴ خانم سر کاوس جي جهانگير مارونٽ کي بدستگيري
 کردن از بي نرايان و همعرايي نمودن با بيدچارگان
 معروف اند و شوهرشان آدای سر کاوس جي
 چيانکير پسر کاوس جي چيانگير بارونٽ

SIR COWASJI AND LADY JEHANGIR (PRESENT BARONET)



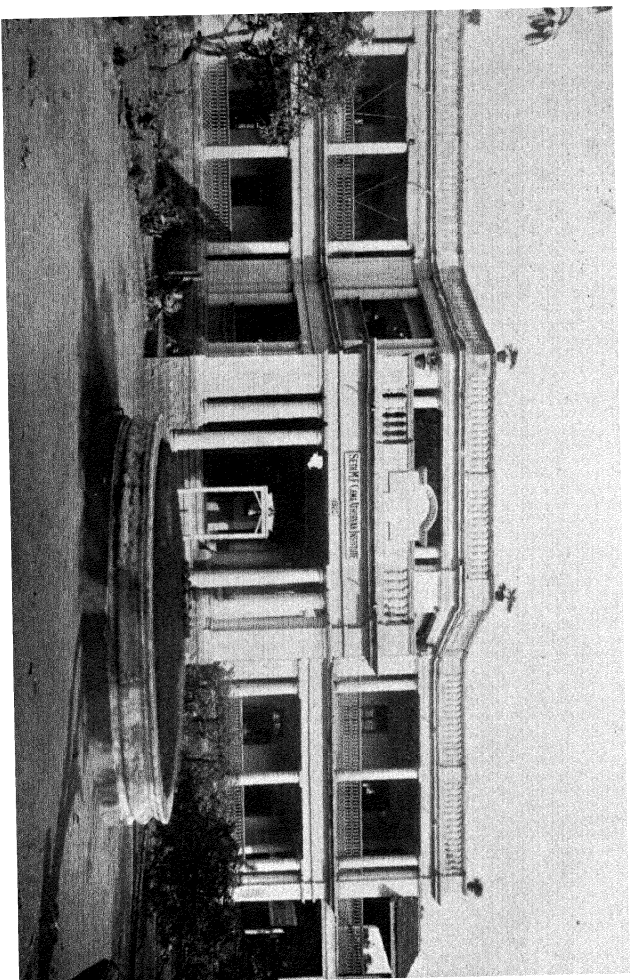
۴۵ مدرسه تجارت از بناهای بهرام جی جی باهای

BYRAMJI JIJIBHOY CHARITABLE INSTITUTE



۴۱ خیمابان و خانراعی پارسیان در بمبئی

PARSI COLONY AT DADAR, BOMBAY



۳۷ داورسر اتروبانان در نزدیک بمبئی موسس آن مہربان جی کامر *

CAMA ATHORNAN INSTITUTE.



۲۸ مہونان جي ۾ ڄميو ڪامر مونس مدرسو ايربانا
دراندري نرديڪ بمبئي

MERWANJI MUNCHERJI CAMA.



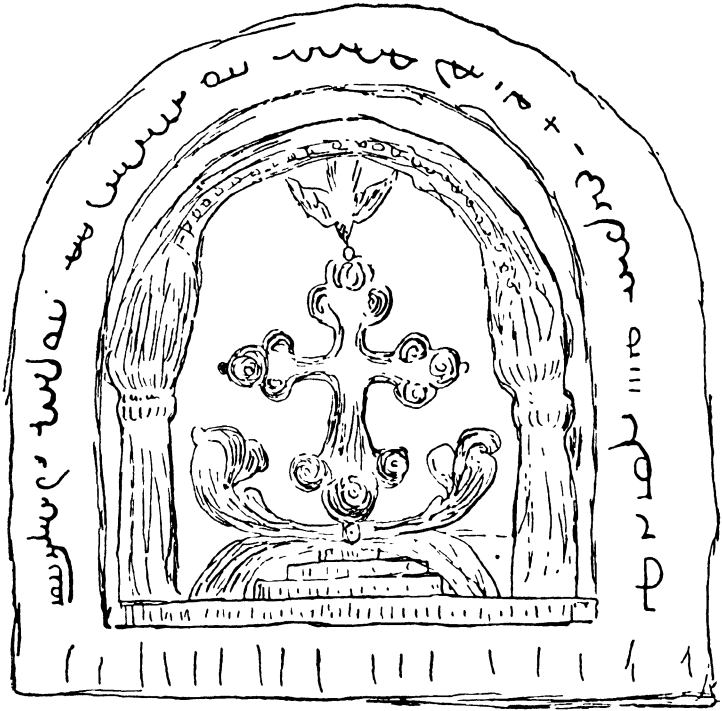
بلد یر دہلیٹی بود از یر تو او او اور بلد ی شهر رونقی گرفت و موسس بانک مرکزی ہندوستان *

STATUE OF SIR PHEROZESHAH MERWANJI MEHTA



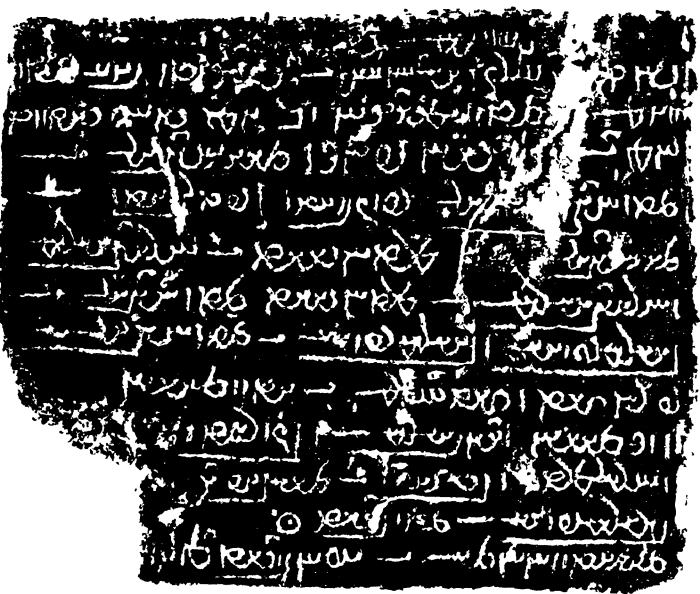
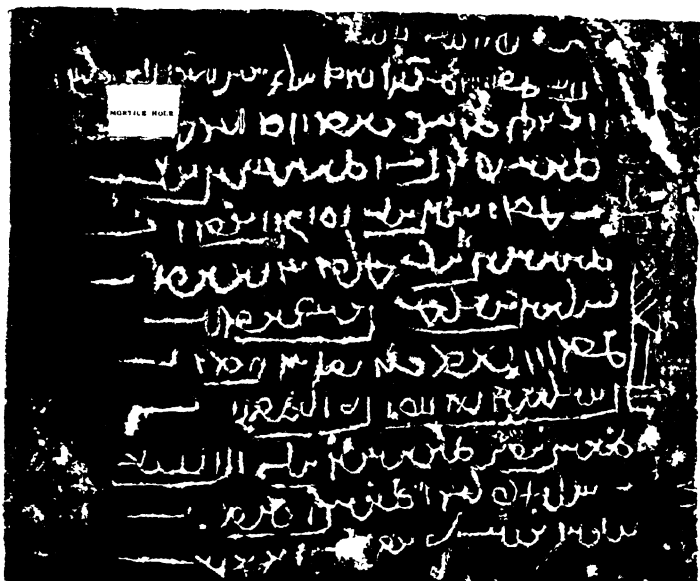
۵۰ بانک مرکزی ہندوستان اور بنیادیں سر فیروز شاہ مہر نان جی متا

THE CENTRAL BANK OF INDIA.



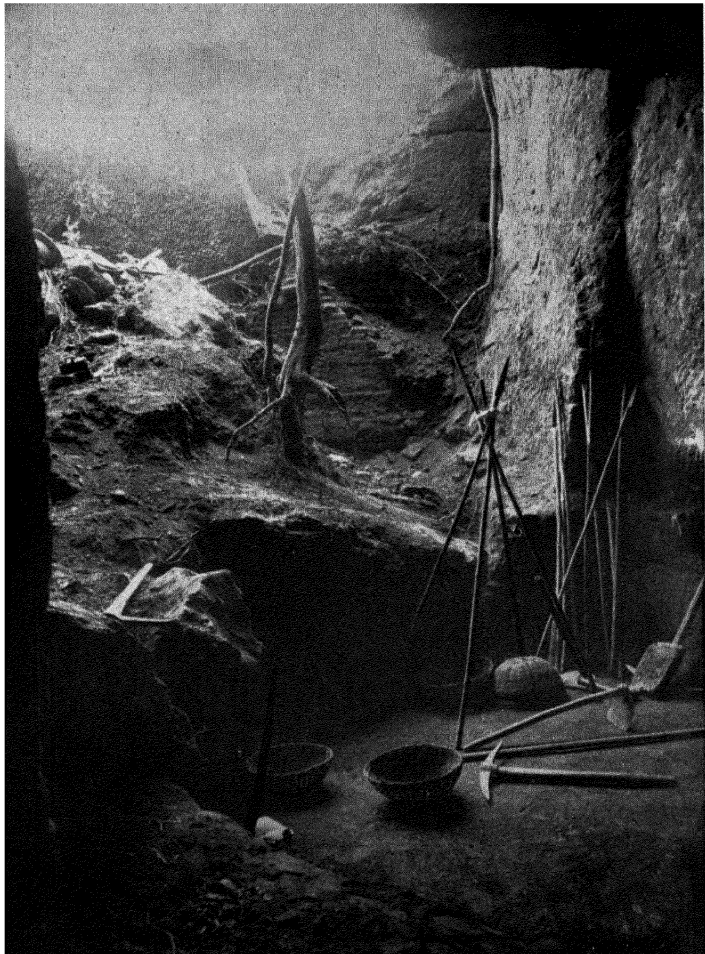
۵۱ کتبیر بهلوی در روی صلیب ارضیسویان گلدانی کر در
 ماد راس موجود است

PAHLAVI INSCRIPTION ON CROSS IN SOUTHERN INDIA



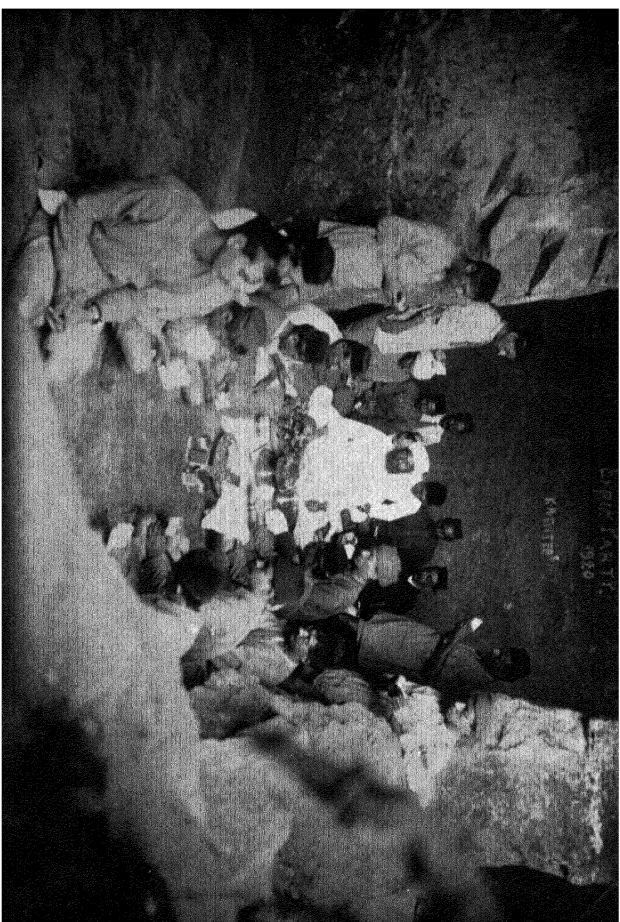
۲۴ یادگار مپلوی نارسنان در عمار کبیری که در جزو تاریخچه مهاجرت از آن صحبت شد

ANERI KANERI INSCRIPTIONS.



۵۳ غار کوه بهاروت در آنجا دیگر آتش مقدس ایران‌شاه
در مدت دوازده سال پس از افتادن ساسانیان
بدست مسلمانان محفوظ ماند

A CAVE FOUND AT BAHBUT WHERE FIRE IRANSHAH WAS KEPT



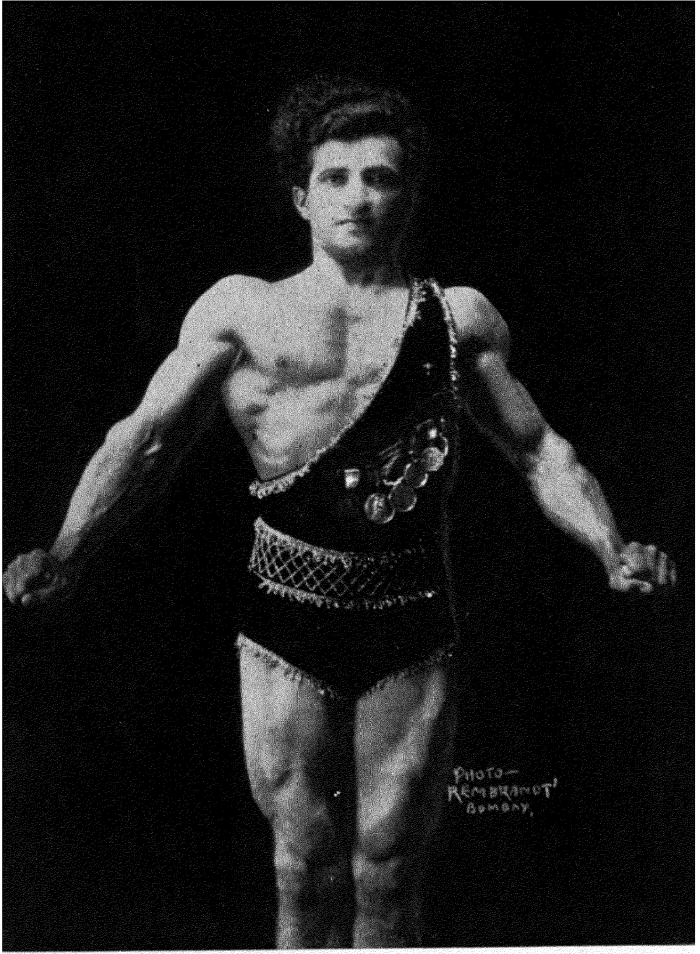
۵۲ مجلس جشن مذہبی کرپس از کنت محل آتش اعراسماہ از طرف
یارمہیان آراستہ شد *

JASHAN CEREMONY IN THE CAVE POUND AT BAHUBUT.



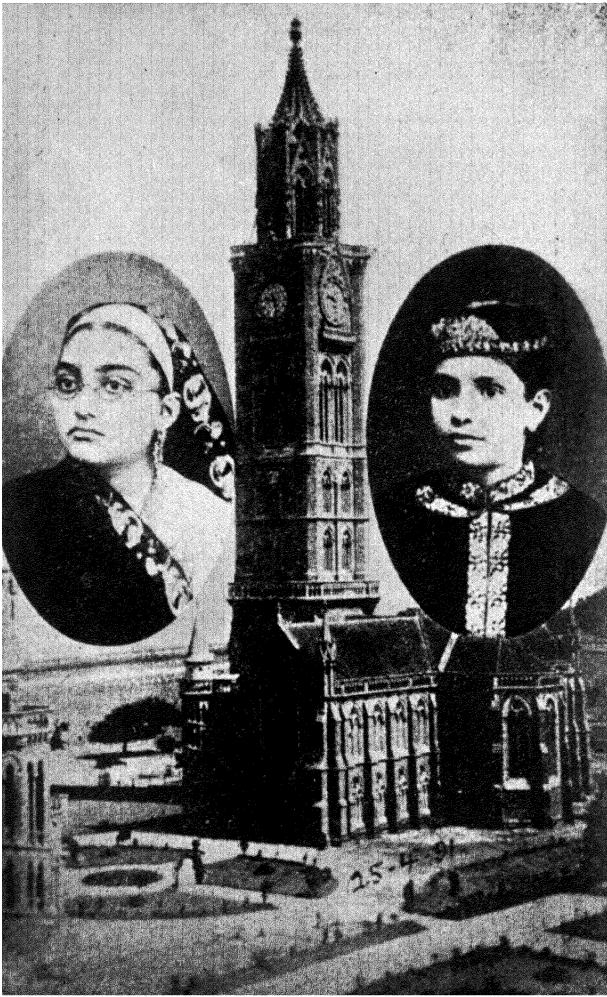
جسٹین عزتسی دار سیدان

PARSI MARRIAGE CEREMONY.



۵۶ تمہورٹ سرکاری بکھی از ور زشگران پارسی

MR. TEHMURAS SARKARI, A WELL KNOWN ATHLETE



۵۷ دو دختر یکم برای حفظ ناموس خود را از برج دار
 الفدون پرت کرده اند یکی سچو بانو گوردرز و دیگری فیروزه بانو
 کامدین بوده است یکی بیست سال داشت و دیگری
 ۱۳ سال در سال ۱۸۹۱ میلادی در روز ۲۵ آوریل
 این حادثه وقوع یافت

MRS. BACHOOBAI A. GODREI.

MRS. PIROJBAI S. KAMDIN.

*Who to save their honor willingly threw themselves from
 the Rajabai Tower on 25th April 1891.*

(۵) دستور دکن داراب بهر دستور سنجانا در ادبیات اوستا و پهلوی اطلاعات بسیار دارد هفده جلد از کتب دیگر تصحیح و تفسیر او و بدر اوست

(۷) دستور دکن کیفباد آذربید نوشیروان پیشوای زرتشتیان در دکن و بوم و کلکته و مدرس ایشان بیزار حکومت همد شمس العوام لقب هستند نظریه‌های آبا و اجدادشان عنوان سرداری دارند در اوهند و پهلوی متخصص است چند کتب پهلوی و بارید از پر نوایشان منتشر شد مانده زده بهمن یشت مینو خرد و کار نامک ارد شیر پاپان

۱۰ دادا باهایی نورورجی اول کسی است که از برای رستگاری هندوستان در انگلستان اقدامات نمود نخستین نماینده هندوستان در پارلمان لندن اوست موسس گنجره هندوستان است و سه بار رئیس آن بود در ریاست اخیر خویشی موجب جنبش استقلال هندوستان شد در ۱۹۱۷ وفات یافت

۱۱ سر جمشید حی جی جی ناپای در تمام مغرب گجرات در هندی بهبته نژدی مدرسه سنجانی ساخت در بمبئی و بونه و صورت مدرسه بسیاری عالی توان نمود نژدترین و ریاضخانه بهبئی یادگار اوست در سال ۱۸۵۷ وفات یافت

۱۸ سردینشاه بنیت اول کسی است که در بار کردن کارخانه بارچم باقی در هندوستان اقدام نمود از برای ستوران مریمخانه ساخت رنشی دختر گلستان نابو بود که از نورمیدگان اهران بوده است از این جهت خانوادة پقییت صحبت مخصوصی نسبت نایران دارد نبیره او که دینشاه پقییت دوم باشد نه فقط یکی از بزرگان زرتشتیان است بلکه یکی از ایدرهای معروف هندوستان میباشد خواهر پقییت همابادو تمام زیب و زیور و جواهر خود را برای یثیمخانه دختران بهبئی داد

(۳۴) در کارخانه جمشیدپور آهن و فولاد ساخته میشود از برای کارگران مرتضی‌خان و سیدما توگراف و ثباتر و زورخانه دارد دکان و بازار شهر بندر از بناهای جمشید تا قاصدیه شده که در چهارده سال پیش از این ساخته شده در موقع جنگ آلات ناریه ساخت تقریباً هزار و صد و پنجاه میل (۱۱۵۰) از بمبئی دور است و بیژدر بانگلر Bangalore جنوب هند و مسلمان یک موسسه علمی ساخت سه میلیون روپیه خرج آن شد

(۳۷) مدرسه اتربان در اندری نزدیک بمبئی مخصوص دستور و مود و پیرونده زادگان است ادبیات و ستا و بهایی و علوم دینی کاملاً در آنجا آموخته میشود هر کدام از شاگردان که در آینده از علمای بزرگ شوند و بتوانند خدماتی از راه معرفت و علم بعلوم رسانند از دو میلیون و نیم روپیه که دانی مدرسه وقف این کار کرده است معدست کرده وقت را برای تحصیل معاش تلف نخواهند کرد موسس این مدرسه بانجی کاما سرمنوچهر است مدرسه این را در صد داک نیت را نهاده دیدم در باکنزکی و نظم و ترتیب و حفظ الصحه و ورزش مثل یکی از مدارس اروپایی متهمدن است مخصوصاً از دیدن شاگردان این مدرسه داکلاهای بلند سعید که از روی حجاریهایی قدیم ایران برداشته اند سدازخورسند شدم اتربان یعنی پدشوای دین (هودن) دو سال از داسیس مدرسه میدگذرد

(۳۹) سردرور شاه مدایکی از اهدرهای نامی هندوستان بود چهار بار رئیس دایره شهر بمبئی شد و یکی از ارکان مهم دایره این شهر بود از پرتو کوشش چهل ساله فدور شاه مقامت که بمبئی صورت تمدنی گرفت ایام بهترین گردشکای شهر داسم او است در سداست هندوستان عنوان مهمتی داشته است دوبار رئیس گذرگاه هندوستان بود

در قمام همدومقان معروف بود به پادشاه بی قاج انگلیسها
 اورا شیر میخواندند در سال ۱۹۱۵ میلادی وفات یافت

(۵۵) شرح نذاه بردن بارسیدان نکوه بهاروات در جزوقناریچمه
 مهاجرت بدان شد

کوه مذکور ۱۷۶۰ بی بلنداشت دو فرسخ و نیم سطح آن میباشد
 در سال ۱۹۲۰ آقای کیشسروفیدرو هنوچهرمسائی با همراهی
 بیست و شش نفر از بارسیدان جوان و ورزیده برای کشف محل
 آتش مقدس ایرانشاه نکوه مذکور شتافتند پس از نازده روز
 کوشش و کار غاریکه در قله کوه آرمگاه آتش مقدس بود و
 درختهای کهن سال راه آن را مسدود نموده بود پیداگردید
 از آنر آن شادمانی نموده مریدان مراسم دینی نجای آوردند
 این دستم جوانان ورزیده امیدوارند که زوری در ایران
 در عارشا پور نزدیکی کاررون کشفیات تاریخی نمایند
 و این راه بوطن قدیم خود خدمات شایان کند

